

تجوید قرآن

علی غضنفری

فهرست

اعجاز قرآن ...	۸
اوصاف قرآن ...	۱۲
آداب قرائت ...	۱۹
تجوید و اهمیت آن ...	۳۲
انواع قرائات ...	۳۷
اقسام حروف عربی ...	۳۹
علامات حروف ...	۴۴
لحن و اقسام آن ...	۴۵
مخارج حروف ...	۴۶
دستگاه تکلم ...	۴۷
صفات حروف ...	۶۱
صفات لازم ...	۶۶
صفات عرضی ...	۸۵
تفخیم و ترقیق ...	۸۵
ادغام ...	۹۳

- اظهار ... ١٠٦
اخفاء ... ١٠٨
اقلاب ... ١١١
غنه ... ١١٣
مدّ و قصر ... ١١٥
سكت ... ١٢١
وقف ... ١٢٥
احكام ها ... ١٤٠
خلط و مزج ... ١٤٥
صله ميمي ... ١٤٨
استعاذه ... ١٥٠
بَسْمَلَه ... ١٥١
تكبير ... ١٥٤
مأخذ ... ١٥٨

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خدای را سزد که اشرف هستی را با ارسال آخرین سفیر و ابلاغ کاملترین آئین هدایت نمود و برترین قوانین مورد نیاز دین و دنیای او را به شکلی خارق العاده فرو فرستاد تا وی با یاری هادیان و راهنمایان، تدبر و توجه در آن نموده و موجبات عزت دنیوی و سعادت اخروی خود را بیافریند.

با اینکه ثمره سالها تدریس در مباحث تجویدی را در انتهای کتابی با نام «بیان روان در علوم قرآن» که به کرات چاپ شده است، نگاشته بودم، اما به خاطر سهولت استفاده تدریس کنندگان تجوید قرآن، بر آن شدم این بخش از کتاب را با ویرایش جدیدی قابل ارائه در کلاس درس و بدور از زوائد غیر عملی، آماده طبع نمایم.

البته قبل از شروع مباحث تجویدی، بحثی کوتاه پیرامون اعجاز قرآن کریم، اوصاف قرآن، آداب قرائت آمده است.

امیدوارم مورد توجه ذات اقدس باری قرار گرفته و عنایت پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام را برای نویسنده و خواننده به دنبال داشته باشد. انشاء الله تعالی

مؤلف

اعجاز قرآن

قبل از اینکه به موضوع پردازیم با هدف ملموس شدن بیشتر اعجاز قرآن، به نکاتی چند اشاره اجمالی می‌شود.

قرآن کریم از جهات عدیده‌ای معجزه است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود. قرآن کریم، معجزه باقیه پیامبر اسلام است. معجزات سایر پیامبران خاص همان روزگار خودشان بود. ید بیضاء و عصا، زنده کردن مردگان یا شفای بیماران لاعلاج و... همه در همان دوران حیات پیامبران مؤثر بود و اکنون نمی‌تواند چنان آثاری داشته باشد.

اما قرآن کریم خاص دوره‌ای ویژه نیست. امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

«فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱

قرآن در هر زمان جدید و نزد هر ملتی تا روز قیامت تازه است

۱ - فصاحت و بلاغت، در زمانه حضرت موسی علیه‌السلام، سحر و جادو رواج داشت، و در زمانه حضرت مسیح علیه‌السلام طبابت به اوج خود رسیده بود، و از آنجا که معجزه یک وسیله دفاعی برای انبیا بود

^۱ - بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۵.

بایستی مطابق با خواسته‌های عصر خودش باشد. زمان نزول قرآن زمان شعر و ادبیات و ترویج اشعار کسانی چون امرء القیس و لبید بن ربیعہ بود، پیامبر اسلام نیز جملاتی را از سوی خداوند سبحان آوردند که از عبارات هر فصیحی فصیح‌تر و بلیغ‌تر بود. آمده‌است که عمر به والی کوفه نوشت شعرا را احضار کند تا شعر بسرایند، هر کدام شعری سرودند، لبید سوره بقره آورد و گفت با وجود این همه فصاحت و بلاغت خجالت می‌کشم که شعر بسرایم، عمر وی را ۱۴۵ سال نوشته‌اند.

۲ - قرآن کریم در آیات عدیده‌ای مردم را دعوت به تحدی نموده‌است. گاه می‌فرماید مثل قرآن بیاورید^۱، گاه می‌فرماید ده سوره بیاورید^۲ و چون عجز مردم ثابت می‌شود، می‌فرماید یک سوره بیاورید^۳ و در انتها می‌فرماید هرگز نخواهید توانست چیزی مثل قرآن بیاورید. «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»^۴.

پس اگر نتوانید یک سوره بیاورید که هرگز نخواهید توانست از آتشی بهراسید

^۱ - سوره یونس، آیه ۳۸.

^۲ - سوره هود، آیه ۱۳.

^۳ - سوره بقره، آیه ۲۳.

^۴ - سوره بقره، آیه ۲۴.

که هیزم آن بدن انسانهای ستمکار و سنگهاست و برای کفار آماده شده است.
 ابن ابی العوجا، با سه نفر از یاران خود تصمیم گرفتند هر کدام بخشی از آیات را تمثیل کنند، بعد از سه سال در مکان معین شده جمع شدند در حالی که هیچ کلمه‌ای را نیافته بودند. امام صادق علیه السلام از کنارشان عبور و این آیه را تلاوت نمودند.
«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^{۲۱}
 بگو اگر انسانها و جنیان اجتماع کنند که مثل این قرآن را بیاورند نخواهند آورد، و هرچند همدیگر را کمک کنند.

۳ - نکته آخر مورد بررسی در این مبحث، خبرهای غیبی قرآن است، که از جمله آنها.

الف - خبر پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، چندین سال قبل از وقوع در مکه.

«أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ * سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ»^۲

یا می‌گویند ما جماعتی پیروزیم ولی بدانند بزودی شکست می‌خورند و به شما پشت می‌کنند.

ب - خبر پیروزی روم بر مجوس که نه سال بعد از نزول آیه واقع

^۱ - سوره اسراء، آیه ۸۸.

^۲ - تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۱۶.

^۳ - سوره قمر، آیات ۴۴ و ۴۵.

شد.

«غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ»^۱

رومیان شکست خوردند و این شکست در نزدیکی آنان رخ داد و آنان به زودی پیروز می‌شوند.

ج - خبر حج رفتن مسلمین بیش از یکسال قبل از وقوع.

«... لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ...»^۲

بخواست خداوند همگی در امنیت کامل وارد مسجدالحرام خواهید شد.^۳

^۱ - سوره روم، آیات ۲ و ۳.

^۲ - سوره فتح، آیه ۲۷.

^۳ - نکته‌ای دیگر از اعجاز را ذیل صفت استعلاء ببینید.

اوصاف قرآن

در این قسمت از بحث، چند نمونه از اوصافی که برای کلام خدای متعال در قرآن و روایات ذکر شده است، بیان می‌کنیم.

۱- وصف قرآن در قرآن

الف) قرآن بیان‌کننده همه چیز است.

«...وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ»^۱

و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌کننده همه چیز بوده و هدایت‌گر و رحمت و بشارت برای مسلمین است.

ممکن است سؤال شود که چرا برخی علوم در قرآن وجود ندارند. اگر همه چیز را بیان می‌کند، چرا از علمی مثل فیزیک و شیمی و... در قرآن خبری نیست.

در پاسخ باید گفت: قرآن کریم علمی را که بشر به آن خواهد رسید بیان نمی‌نماید. چراکه دست‌یابی به این علوم قبل از تحقق زمینه‌های آن جز اصطلاحات خشک و بی‌اثر چیزی نیست. این علوم

^۱ - سوره نحل، آیه ۸۹.

بایستی ظرفیتهای خود را تمام شده ببینند تا در طول زمان به وجود آیند. پس کتابی که همه علوم تجربی را بیان نماید از آن جهت که ظرفیت آن علوم محقق نشده عبث بوده و راه ترقی و پیشرفت انسان را منسد می‌نماید.

قرآن کریم می‌بایست علومی را بیان کند که بشر با توجه به وسوسه‌های نفسانی و شیطنانی خود، به سادگی امکان رسیدن به آن را ندارد.

در این آیه ضمن بیان این نکته که قرآن بیان کننده همه نیازهای بشر است، به سه صفت «هدایتگر»، «رحمت» و «بشارت» نیز اشاره شده است.

ب) قرآن شفا و رحمت است.

«وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۱

و از قرآن، آنچه که شفا و رحمت است برای مؤمنان نازل می‌کنیم و ستمگران جز خسران چیزی بر آنها افزوده نمی‌شود.

ج) آیه‌ای که در ابتدای بحث آمد نیز علاوه بر شفا و رحمت و هدایت، به یک وصف دیگر قرآن یعنی موعظه اشاره نموده است.

۲- وصف قرآن در روایات

در این بخش از بحث، چند روایت از نظر گرامی خوانندگان عزیز

^۱ - سوره اسراء، آیه ۸۲.

خواهد گذشت.

الف) قرآن از همه چیز بالاتر است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **الْقُرْآنُ أَفْضَلُ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ**.^۱

قرآن از هر چه هست غیر از خداوند، برتر می باشد.

ب) دریای بی کرانی است.

قال علی عليه السلام: ... **بِخَيْرٍ لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ**.^۲

قرآن دریایی است که عمق آن را نتوان درک کرد.

ج) مأنوس مؤمنین است.

قال علی بن الحسین عليهما السلام: **لَوْ مَاتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحِشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ**

الْقُرْآنُ مَعِيَ.^۳

اگر همه خلایق زمین بمیرند وحشتی نخواهم داشت وقتی که قرآن با من باشد.

د) هر کسی به فراخور خود از آن بهره می برد.

قال علی بن الحسین زین العابدین عليهما السلام: **كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ**

وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ، فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ، وَالْحَقَائِقُ

لِلْأَنْبِيَاءِ.^۴

قرآن بر چهار قسم است: عبارات، اشارات، لطائف و حقائق، عبارات آن خاص

^۱ - بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۷.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹ به ترتیب فیض الاسلام.

^۳ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۷۸.

عوام و اشارات برای خواص و لطائف مخصوص اولیا و حقائق مختص به انبیاست.

ه) موجب جلای قلب است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ، كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا جَلَاءُهَا؟**
قال: **قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرُ الْمَوْتِ**.^۱

این قلبها همانند آهن زنگ می‌زنند. اصحاب عرض کردند، چه چیز قلب را جلا می‌دهد؟ فرمود: تلاوت قرآن.

و) برتر از هر سخن و موعظه‌ای است.

قرآن کتاب وحی و خطابه‌های خداوند به بندگان می‌باشد، خدای متعال جهت ایجاد موجودی اشرف که بتواند جانشینی وی را در زمین بعهده بگیرد، قرآن هدایتگر را نازل فرموده است و لذا حاوی بهترین قصه‌ها و بلیغ‌ترین مواعظ و احکام بوده و بر هر سخنی اولی و برتر است.

قال رسول صلى الله عليه وآله: **فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى سَائِرِ خَلْقِهِ**.^۲

فضیلت و برتری قرآن بر سایر کلمات مانند برتری خداوند بر مخلوقات است.

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۴.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۷.

تعلّم و تعلیم قرآن

تعلیم قرآن از واجبات اولیه شمرده می‌شود، مسلمانان صدر اسلام حرص زیادی بر حفظ قرآن داشتند، به محض نزول وحی و ابلاغ آن توسط حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، اصحاب آیات را حفظ می‌نمودند.

در روایات، تأکیدات ویژه‌ای را در این خصوص مشاهده می‌کنیم.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **ما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله يتلون كتاب الله ويتدارسونه بينهم، الا نزلت عليهم السكينة و غشيتهم الرحمة و حفتهم الملائكة و ذكروهم فيم من عنده.**^۱
هیچ گروهی در یکی از خانه‌های خدا اجتماع نمی‌کنند که قرآن بخوانند و تعلیم دهند، مگر اینکه سکینه بر آنها نازل شود و رحمت الهی آنها را بپوشاند و ملائکه اطراف آنها را احاطه کنند و در مورد آنچه که بین آنهاست گفتگو کنند.

امام باقر علیه‌السلام به سعد خفاف می‌فرماید: **يا سعد تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا الْخَلْقُ.**^۲

ای سعد قرآن یاد بگیر، که قرآن در روز قیامت به بهترین صورتی که تاکنون خلق ندیده‌است می‌آید.

^۱ - کنز العمال، ۲۳۲۰.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۲۳.

فضیلت قرائت

نزول قرآن برای عمل مؤمنین به دستورات آن بوده است و مقدمه عمل، قرائت ظواهر الفاظ قرآن است و لذا بیانات گسترده‌ای از معصومین علیهم السلام در مورد قرائت و کمیّت و کیفیت آن رسیده است. به نمونه‌هایی از این دستورات اشاره می‌کنیم:

الف (قرائت بالاترین عبادتهاست.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ**^۱.

بالاترین عبادتها قرائت قرآن است.

ب (قرائت کفارہ گناهان است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ وَسِتْرٌ فِي النَّارِ وَأَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ**^۲.

بر تو باد قرائت قرآن که قرائت آن کفارہ گناهان و موجب پوشیده شدن از آتش و امان از عذاب الهی است.

ج (تعداد درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است.

قال الكاظم عليه السلام: **إِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَ**

^۱ - تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۷.

ارْقَهُ فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقِي.^۱

درجات بهشت به تعداد آیات قرآن است، و به قاری قرآن گفته می‌شود بخوان و بالا رو، او می‌خواند و بالا می‌رود.

بدیهی است که مراد از قرائت در بهشت ظهور و تجسم قرائت دنیوی است و الا در قیامت عملی صورت نمی‌پذیرد. اعمال، خاص دنیاست و قیامت تنها یوم حساب است.

قال علی علیه السلام: **الْيَوْمُ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَعَدَا حِسَابٍ وَلَا عَمَلٌ.**^۲

امروز روز عمل است و نه محاسبه و فردا روز حساب است و نه عمل.

ختم تمام قرآن نیز ثوابی عظیم دارد که در روایات و احادیث به آن اشاره شده است، از جمله این روایت:

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: **إِنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ لَيْلًا صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ حَتَّى يُصْبِحَ، وَ إِنْ خَتَمَهُ نَهَارًا صَلَّتْ عَلَيْهِ الْحَفَظَةُ حَتَّى يُمَسِيَ.**^۳

اگر شب قرآن را ختم کند، فرشتگان تا صبح برای او رحمت فرستند، و اگر روز آن را ختم نماید، آنان تا شام برایش درود فرستند.

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۴۰.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، باب ثواب قرائت، ح ۳.

آداب قرائت

قرائت قرآن، حضور در محضر ربوبی و مورد خطاب واقع شدن از ناحیه اوست. قاری هنگامی که قرآن تلاوت می‌کند، گوئی در محضر خداوند نشست‌است و با او سخن می‌گوید و لذا بایستی خود را هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی و روانی آماده نماید.

قاری بایستی قبل از قرائت برای رسیدن به بار عام الهی و جلوس در محضر حق، اعضائی از بدن را که با امور دنیوی ارتباط داشته‌اند، پاکیزه کند، صورت و دستها را بشوید و سر را که در آن افکار دنیوی خطور کرده و پا را که در مسیر دنیا حرکت نموده، مسح نماید، پس از آن با احترام وادب در محضر حق بنشیند و از هر چه غیر اوست به او پناه ببرد و یگانه ملجأ و پناهگاه را او بداند و توفیق قرائت کتاب وحی را بطلبد، سپس با نوائی خوش و حزین آیات را تلاوت نماید و دل را به مفاهیم آن بسپارد. در آنچه می‌خواند تأمل کند و درانتهای قرائت نیز با تصدیق سخن حق و شهادت به امانت داری پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، در رساندن کلام وحی به خلق، خدای را براین عطیه شکر گوید و مؤمنین و مؤمنات و ملتمسین دعا و نیز والدین را به خاطر آورده، غفران و

علو درجات آنان را طلب نماید و عاجزانه ظهور امام عصر (ارواحناله‌الفداء) را از خدای تبارک و تعالی درخواست کند و برای سلامتی حضرتش دست نیاز بالا برد. اگر آیاتی که حاوی امر و نهی هستند، قرائت می‌کند، این آیات از سه حال خارج نیستند، یابدان عمل می‌کرده‌است که در این صورت خدای را شکر گوید و یابدان عمل نکرده چون وقت آن فرانسیده‌است، که باید در صورت امکان توفیق عمل را از خداوند طلب کند، و سوم اینکه بدان عمل نکرده چون توفیق عمل از وی سلب شده‌است، که لازم است استغفار و انابه کند و عزم راسخ بر عمل به آن در آینده، داشته باشد.

در پایان این بحث به روایاتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وائمه هدی علیهم‌السلام در باره آداب قرائت اشاره می‌شود.

۱- طهارت

لازم است قاری با طهارت ظاهری در پیشگاه قرآن حاضر شود.

قال امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام: «لَا يَقْرَأُ الْعَبْدُ الْقُرْآنَ إِذَا كَانَ عَلَى غَيْرِ طَهْوَرٍ حَتَّى يَنْتَهَرَ»^۱.

کسی که طهارت ندارد، قرائت قرآن نکند مگر اینکه تطهیر نماید.

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۸۴۸.

۲- تعویذ

قبل از قرائت بایستی از شرور و وساوس شیطانی به خدای متعال پناه برد.

« فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ »^۱

چون خواستی قرآن تلاوت کنی از شر و گزند شیطان رانده شده، به خدا پناه ببر.

۳- محیط مناسب

قرائت قاری در محیطی که به نوای قرآن گوش جان سپرده نمی‌شود، شایسته نیست.

شنوندگان بایستی سراپا گوش باشند و کاری که بااستماع منافات داشته باشد، انجام ندهند.

« وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ »^۲

چون قرآن تلاوت می‌شود، بدان گوش سپارید و ساکت باشید، شاید مشمول رحمت خداوند قرار گیرید.

بنابراین بازی کردن با تسبیح، خوردن و آشامیدن، صحبت نمودن و احیانا خنده و مزاح

هنگام قرائت قرآن مشروع نیست و باید از آن پرهیز نمود.

^۱ - سوره نحل، آیه ۹۸.

^۲ - سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

۴- صدای نیک

قرآن را بایستی با صدای خوش و زیبا قرائت کرد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «زَيِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ»^۱.

قرآن را با صدایتان زینت دهید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَحَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ»^۲.

هر چیز زیوری دارد و زینت قرآن صدای خوش است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً». به ابو بصیر می فرماید:

«هُوَ أَنْ تَتَمَكَّثَ فِيهِ وَتُحَسِّنَ بِهِ صَوْتَكَ»^۳.

ترتیل یعنی کلام را شمرده خوانی و به آن صدا را نیک گردانی.

۵- پرهیز از غنا

در قرائت قرآن، بایستی از لحن شاد موافق مجالس خوشگذرانی خودداری نمود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِالْحَانَ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا وَإِيَّاكُمْ وَلُحُونَ أَهْلِ

الْفِسْقِ»^۴.

^۱ - میزان الحکمة، ج ۸، ص ۸۲.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۸۵۹.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۸۵۶.

^۴ - میزان الحکمة، ج ۸، ص ۸۹.

قرآن را با صوت و لحن عربی بخوانید و از قرائت قرآن با لحن و صوت اهل معصیت اجتناب نمایید.
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «وَسَيَجِيءُ قَوْمٌ مِنْ بَعْدِي يُرْجَعُونَ بِالْقُرْآنِ تَرْجِيحَ الْغِنَاءِ وَ
 الرَّهْبَانِيَّةِ وَالنُّوحِ، وَ لَا يُجَاوِزُ حَنَا جِرْهَمَ، مَفْتُونَةٌ قُلُوبُهُمْ وَ قُلُوبُ الَّذِينَ يُعْجِبُهُمْ
 شَأْنُهُمْ»^۱.

گروهی بعد از من خواهند آمد صوت قرآن را چون غناء و صدای راهبان و نوحه گران در گلو می گردانند، قرآن
 از حنجره اینان تجاوز نمی کند، قلوب اینها و نیز قلوب کسانی که آنها را تکریم می کنند، در فتنه
 قرار گرفته است.

۶- صوت حزین

صوت حزین، صوتی توأم با استغفار و سپاس است، قرآن را بایستی بالحن حزین تلاوت کرد.

قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَأَقْرَأُوهُ بِالْحُزْنِ»^۲.

قرآن به حزن نازل شده، پس آن را با حزن بخوانید.

از پیامبر سؤال شد صدای چه کسی در تلاوت قرآن خوشتر است؟ فرمود:

«مَنْ إِذَا سَمِعْتَ قِرَائَتَهُ رَأَيْتَ أَنَّهُ يَخْشَى اللَّهَ»^۳.

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۷۲.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۸۵۷.

^۳ - میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۲.

صدای کسی که وقتی قرائت او را بشنوی او را در خوف از خداوند می بینی.

۷- حفظ قرآن

حفظ قرآن، اعم از به سینه سپردن و یا نگهداری آن مورد توجه قرار گرفته شده است.

قال الصادق عليه السلام: «الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ»^۱.

کسی که قرآن را حفظ کند و بدان عمل نماید با سفیران والا مقام و نیکوکار محشور می شود.

۸- قرائت از مصحف

کسی که قرآن را حفظ نموده بهتر است هنگام قرائت از روی مصحف بخواند تا چشم وی نیز

بهره برد. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الْقِرَاءَةُ فِي الْمُسْحَفِ أَفْضَلُ مِنَ الْقِرَاءَةِ ظَاهِرًا»^۲.

فضیلت قرائت از روی قرآن بالاتر از قرائت از حفظ است.

۹- عمل به قرآن

قاری، الگوی مردم در توجه به قرآن است. او سزاوارترین به عمل

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۸۳۲.

^۲ - مستدرک الوسایل، ج ۴، ص ۲۶۸.

مطابق دستورات قرآن می‌باشد.

قال الصادق عليه السلام: «فإن من الناس من يتعلم ليقال فلان قارئ، و منهم من يتعلمه فيطلب به الصوت فيقال فلان حسن الصوت و ليس في ذلك خير، و منهم من يتعلمه فيقوم به في ليله و نهاره لا يبالي من علم ذلك و من لم يعلمه»^۱.

برخی قرآن فرامی‌گیرند تا مردم به آنان بگویند فلانی قاری است و برخی قرآن فرامی‌گیرند و تنها صدای آن را می‌طلبند تا مردم بگویند صدای فلانی زیباست در این دو دسته خیری نیست، و برخی قرآن فرامی‌گیرند و شب و روز بدان کار مبادرت می‌ورزند و باکی ندارند که کسی برعمل آنها آگاه باشد یا نباشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «رُبَّ نَالِ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يُلْعَنُهُ»^۲.

چه بسا قاری قرآنی که قرآن وی را لعنت می‌کند. (آیاتی از قرآن را تلاوت می‌کند که تارکان اعمال نیک و یا انجام دهندگان کارهای زشت مورد مذمت قرار گرفته و مطرود از رحمت خدا شمرده شده‌اند، در حالیکه وی از آنهاست.)

۱۰- نگاه غیر مادی

قاری نمی‌بایست قرائت را منبع درآمد مالی تصور کند، براین اساس، شغل قرائت مورد تأیید نیست.

^۱ - میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۲.

^۲ - میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۰.

قال الصادق عليه السلام عن ابيه عن آبائه عليهم السلام قال: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ يَأْكُلُ بِهِ النَّاسَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهُهُ عَظِيمٌ لَا لَحْمَ فِيهِ».^۱

کسی که قرآن را برای دنیا بخواند روز قیامت محشور می شود در حالی که صورتش استخوان بی گوشت است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ لِلدُّنْيَا وَزَيَّنَتْهَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ».^۲

کسی که قرآن را برای دنیا و زینت آن بخواند بهشت بروی حرام است.

۱۱- تدبر در قرآن

در کنار تلاوت قرآن، تدبر در آیات نیز لازم است.

قال الصادق عليه السلام: «إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَأَسْأَلِ اللَّهَ الْجَنَّةَ، وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ، فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ».^۳

وقتی به آیه ای بر می خوری که در آن ذکر بهشت شده است از خدای بهشت طلب نما، و وقتی به آیه ای بر خورد می نمایی که در آن ذکر آتش شده است از آن به خداوند پناه ببر.

سجده هنگام شنیدن یا تلاوت برخی از آیات، و نیز ذکر جمله «لبيك اللهم ربنا لبيك و

سعديك» بعد از قرائت یا شنیدن «یا

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۸۳۷.

^۲ - میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۱.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۸۳۰.

ایهاالذین آمنوا»، و همچنین ذکر جمله «لا بشیء من آلائک رب اُکذِّبُ» بعد از قرائت یا استماع فبای آلاء ربکما تکذبان و...همگی از دستوراتی است که به مامی فهماند قاری قرآن بایستی قرائت را سخن گفتن خداوند با وی بداند و در آنچه می گوید یا می شنود تدبر کند.

۱۲- اهدا ثواب قرائت

می بایست قاری گذشتگان از اقارب و نیز سایر حق داران و معلمان، خاصه معصومین علیهم السلام را از یاد نبرد و ثواب بخشی از قرائت خود را به آنان هدیه نماید.

علی بن مغیره، می گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: پدرم چهل بار قرآن را در ماه رمضان ختم می کرد، من نیز گاهی کمتر و گاهی بیشتر ختم می نمایم و چون روز عید فطر فرا می رسد، یک ختم را هدیه رسول خدا صلی الله علیه و آله می کنم و یکی هدیه علی علیه السلام و یکی را هدیه حضرت زهرا علیها السلام و همچنین برای همه ائمه علیهم السلام تا برسد به شما، و تا به حال نیز چنین کرده ام، برای من در مقابل این عمل پاداشی هست؟ امام فرمود:

«لَکَ بِذَٰلِکَ اَنْ تَکُونَ مَعَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ. قُلْتُ اللّٰهُ اَکْبَرُ، لَیْ بِذَٰلِکَ؟ قَالَ نَعَمْ (ثَلَاثَ مَرَاتٍ)»^۱.

پاداش تو این است که در روز قیامت با آنها خواهی بود، گفتم الله اکبر این پاداش

^۱ - اصول کافی، ج ۲، کتاب فضل قرآن، باب مقدار قرائت قرآن، حدیث ۴.

من است؟ امام سه بار فرمود: آری.

ادعیه شروع و ختم قرآن

لازم است قبل از قرائت به خدا توکل نمود و قصد تقرب به حضرت ربوبی داشت. نیز می‌بایست قرائت را با دعای خیر برای مؤمنان به پایان رساند. این دو مهم در ادعیه معصومین علیهم‌السلام وارد شده‌است.

الف) دعای شروع قرآن

امام صادق علیه‌السلام قبل از قرائت قرآن، مصحف را بدست می‌گرفتند و می‌فرمودند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا كِتَابُكَ الْمُنزَلُ مِنْ عِنْدِكَ عَلَى رَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَلَامُكَ النَّاطِقُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكَ جَعَلْتَهُ هَادِيًا مِنْكَ إِلَى خَلْقِكَ وَحَبْلًا مُتَّصِلًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ عِبَادِكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي نَشَرْتُ عَهْدَكَ وَكِتَابَكَ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ عِبَادَةً، وَ قِرَائَتِي فِيهِ ذِكْرًا، وَ فِكْرِي فِيهِ إِعْتِبَارًا، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ أُنْتَعِظُ بِبَيَانِ مَوَاعِظِكَ فِيهِ، وَاجْتَنِبُ مَعَاصِيكَ وَ لَا تَطْبَعُ عِنْدَ قِرَائَتِي عَلَى سَمْعِي، وَ لَا تَجْعَلْ عَلَيَّ بَصْرِي غِشَاوَةً وَ لَا تَجْعَلْ قِرَائَتِي قِرَاءَةً لَا تَدْتَبِّرُ فِيهَا، بَلْ اجْعَلْنِي أَتَدَبِّرُ آيَاتِهِ، وَ أَحْكَامَهُ، أَخِيذًا بِشَرَائِعِ دِينِكَ، وَ لَا تَجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ غَفْلَةً، وَ لَا قِرَائَتِي هَدْرًا إِنَّكَ أَنْتَ الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ».

خدایا شهادت می‌دهم که این کتاب از سوی تو بر پیامبر نازل شده‌است و سخن

گویای تو بر زبان پیامبر است، که آن را راهنمای خلق و ریسمان متصل بین خود و بندگان قرار دادی. خدایا من عهد و کتاب تو را منتشر نمودم. خدایا نگاهم به قرآن را عبادت، و قرائتم را موجب یادآوری و ذکر، و تفکرم در آیات را مایه عبرت قرار ده و مرا از کسانی قرار ده که به بیان مواظت تو در قرآن پند گیرم و از گناهان پرهیز کنم. خدایا هنگام قرائت بر گوشم مهر نهدی و بر چشمم پرده نگذاری و قرائتم را قرائت بی تدبیر قرار ندهی، بلکه مرا چنان قرار ده که در آیات و احکام تو تدبیر کنم و جذب کننده شریعت تو باشم و نیز قرار مده نگاهم رادر قرآن غفلت و قرائتم را بیهوده، همانا تو با رأفت و مهربانی.

دعای شروع قرآن منقول از پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله:

اللَّهُمَّ بِالْحَقِّ أَنْزَلْتَهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلْتَ، اللَّهُمَّ عَظُمَ رَغَبَتِي فِيهِ، وَاجْعَلْهُ نُورًا لِبَصَرِي، وَشِفَاءً لِمَئِدَتِي وَذَهَابًا لِهَمِّي وَغَمِّي وَحُزْنِي، اللَّهُمَّ زَيِّنْ بِهِ لِسَانِي وَجَمِّلْ بِهِ وَجْهِي وَقَوِّ بِهِ جَسَدِي، وَثَقِّلْ بِهِ مِيزَانِي، وَأَرزُقْنِي تِلَاوَتَهُ عَلَى طَاعَتِكَ آنَاءَ اللَّيْلِ وَاطْرَافِ النَّهَارِ، وَأَحْشُرْنِي مَعَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَخْيَارِ.

خدایا قرآن را به حق نازل کردی و البته به حق نازل شده است.

خدایا رغبت مرا به قرآن زیاد فرما و آن را مایه روشنایی دیده ام و شفاء سینه ام و زدودن غم و اندوه و حزنم قرار ده.

خدایا زبانم را به قرآن جلا بخش. چهره ام را به قرآن زینت فرما و بدنم را به قرآن تقویت بخش و نامه عملم را به قرآن سنگین نما، و صبح و شام تلاوت آن را و

فرمانبرداری از آن را روزیم فرما و مرا با پیامبر و اهل بیت برگزیده‌ها محشور نما.

ب) ادعیه ختم قرآن

سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بوده‌است که پس از ختم قرآن سوره حمد و نیز سوره بقره تا «اولئك هم المفلحون» را قرائت می‌فرمودند، این عمل گذشته از استحباب، نوعی عزم بر انجام ختمی دیگر و طلب توفیق از خداوند جهت تحقق آن است. آن حضرت پس از تلاوت این آیات، دعا می‌نمودند.

ما در اینجا دعای ختم نقل شده از حضرت امیرالمؤمنین و امام صادق علیهما السلام را نقل می‌نماییم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ اشْرَحْ بِالْقُرْآنِ صَدْرِي وَاسْتَعْمِلْ بِالْقُرْآنِ بَدَنِي وَ
نُورٌ بِالْقُرْآنِ بَصَرِي وَاطْلُقْ بِالْقُرْآنِ لِسَانِي وَاعِنِّي عَلَيْهِ مَا
أَبْقَيْتَنِي فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ».

خدایا، بوسیله قرآن شرح صدر به من عطا فرما و بدنم را به قرآن به کار انداز و دیده‌ام را به قرآن روشن فرما و زبانم را به قرآن بگشا، و تا وقتی که حیات دارم بر تلاوت آن یاریم فرما، زیرا هیچ قوتی و قدرتی جز در پرتو تو وجود ندارد.

دعای ختم قرآن منقول از امام صادق علیه السلام:

«اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ قَرَأْتُ مَا قَضَيْتَ مِنْ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ عَلَيَّ نَبِيِّكَ الصَّادِقِ فَلَكَ الْحَمْدُ
رَبَّنَا، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يُحِلُّ حَلَالَهُ وَيُحَرِّمُ حَرَامَهُ وَيُؤْمِنُ بِمُحْكَمِهِ وَتُشَابِهِهِ
وَاجْعَلْهُ لِي أَنْسًا فِي قَبْرِي وَأَنْسًا فِي حَشْرِي وَ

اجْعَلْنِي مِمَّنْ تُرْقِيهِ بِكُلِّ آيَةٍ قَرَّبَهَا دَرَجَةً فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ».

خدایا آنچه را بر من میسر کردی از قرآن که بر پیامبر صادق نازل فرمودی، قرائت کردم و تو را ای پروردگار به این قرائت شاکرم.

خدایا مرا از جمله کسانی قرار ده که حلال قرآن را حلال و حرام آن را حرام می‌شمارند. و به محکم و متشابه آن ایمان دارند. خدایا قرآن را مونس من در قبر و هنگام حشر قرار فرما و مرا از جمله کسانی قرار ده که با قرائت هر آیه به درجه‌ای از بالاترین درجات بالا بری، اجابت فرما ای پروردگار جهانیان.

تجوید و اهمیت آن

تجوید نزد اهل لغت به معنای نیکو کردن و در اصطلاح، علمی است از علوم قرآنی که شیوه صحیح اداء حرف و حروف را بررسی می‌کند. همانطور که می‌دانیم بیان واژه‌ها در هر زبانی، تابع شیوه گویش همان کلمات در همان زبان خاص بوده به طوری که کوچکترین تغییری در آن موجب تغییر مفاهیم آن می‌شود. مثلاً در زبان فارسی **گُل** به معنای گیاهی خوشبو است ولی اگر ضمه گاف تبدیل به کسره شود، معنای مخلوطی از آب و خاک می‌دهد، واضع لغت و یا استعمال عرفی، **گُل** را به معنای نبات خوشبو و **گِل** را به معنای مخلوط خاک و آب قرار داده‌است. این مطلب در زبان عربی بواسطه کثرت اشتقاقات و صیغه‌های مختلف با معانی گوناگون، اهمیت بیشتری دارد و جزئی‌ترین تغییرات موجب سلب معنای اصلی می‌شود و گاه معنای متضاد با آن را می‌فهماند. این مهم برای فارسی‌زبانان اهمیت ویژه‌ای می‌یابد چرا که کتابت

این زبان عربی است و برخی از این حروف در این زبان به یک شکل تلفظ می‌گردند.
به چند نمونه ذیل توجه نمایید.

سَأَلَ: سؤال کرد سَعَلَ: سرفه کرد

صَمَد: بی نیاز سَمَد: کود

صَبْر: شکیبایی صَبْر: هلاکت

إِلَيْهِ: به سوی او عَلِيَّهِ: برضد او

ثُمَّ: اینجائُمَّ: سپس

إِلَيْهِم: در دنا کَعَلِيم: دانا

علاوه اینکه، زبان عربی، زبان قرآن و زبان نماز است و بنا بر فتاوی فقهاء، نماز کسی که مخارج حروف را از هم جدا نمی‌نماید، باطل است و تعداد حروفی که دارای مخارج مختلف بوده ولی در زبان فارسی به یک صورت اداء می‌شوند کم نیستند، به جهت توجه به این مسئله به گزیده‌ای از دستورات فقهی علماء گذشته در این زمینه توجه فرمایید.
مرحوم محقق در فوائد الشرایع می‌فرماید:

«لا ريب ان رعاية المنقول في صفات القرائة و التسبيح و التشهد من حركات و سكنات للاعراب و البناء و غير ذلك لما يقتضيه نهج العربي كالادغام الصغير على ما صرح به شيخنا الشهيد في البيان و المدالمتصل، واجبة و مع الاخلال بشيء من ذلك تبطل الصلاة و لا نعرف في ذلك كله

خلافاً»^۱

شکی نیست آنچه که در صفات قرائت و تسبیح و تشهد از حرکت و سکون و اعراب و بناء، و هر آنچه که مقتضای روش عربی است مانند ادغام صغیر همانطوری که شیخ شهید در کتاب البیان فرموده است و نیز مد متصل، رعایت آن واجب است و اخلال در آن موجب بطلان صلاه می شود و تمامی علماء شیعه براین مسئله اتفاق دارند.

لذا بر ماست که دراین خصوص کنجکاوی خاص داشته و در تعلیم و تعلم این علم کوشش نمائیم و راه ورود به معانی ژرف و گسترده قرآن و معارف آل بیت علیهم السلام را با شیوه صحیح تلفظ و قرائت آن هموار نمائیم.

بنابراین آنچه که فقیه اهل بیت محمد حسن نجفی «صاحب جواهرالکلام» در مورد عدم لزوم تجوید آورده اند قابل پذیرش نمی باشد. ایشان می فرمایند:

«ینبغی ان یعلم ان المدار فی صدق امثال الامر بالکلمة المشتملة علی الضاد، صدق ذلك علیه فی عرف القارین کغیره من الحروف فوسوسة کثیر من الناس فی الضاد و ابتلائهم باخراجه و معرفه مخرجه فی غیر محلها»^۲.

سزاوارست دانسته شود معیار انجام وظیفه در کلمه ای که حرف ضاد دارد این است که همانند دیگر حروف، قراء قرآن آن تلفظ را تصدیق کنند، بنابراین وسوسه

^۱ - جواهرالکلام در شرح شرایع الاسلام، ج ۹، ص ۲۸۷.

^۲ - جواهر الکلام، ج ۹، ص ۳۹۹.

بسیاری از مردم در تلفظ ضاد و مبتلا شدن به مخارج آن و یا خروج حرف از مخرج، صحیح نیست. صاحب جواهر در ادامه سخن خود می‌گوید:

**انما نشأ ذلك من بعض جهال من يدعى المعرفة بعلم التجويد من بني فارس المعلوم
صعوبة اللغة العربية عليهم.^۱**

این کلام از صاحب جواهر نیکوست ولی آنچه ایشان از عبارت «تجوید مصنوع فارسی زبانها بوده و در عصر ائمه علیهم‌السلام غیر معمول است» استنباط کرده‌اند، قابل قبول نیست. استنباط ایشان این است که چون تجوید را فارسی زبان تدوین کرده پس ریشه دینی ندارد. شخصیت فقهی او و مقام والایش قَدَّسَ اللَّهُ نَفْسَهُ الزَّكِيَّةَ، بر کسی پوشیده نیست، ولی این کلام از حضرت ایشان قابل تأمل است.

زیرالاولاً معصومین علیهم‌السلام در میان مردم عرب زبان بوده‌اند و آنها خود دقیقاً قواعد صحت ادای حروف را رعایت می‌نمودند و دیگر حاجتی به بیان ابحاث تفصیلی علم تجوید نبوده‌است. علاوه براین دستورات صریح و کلی از ائمه اطهار علیهم‌السلام و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در قرائت صحیح وارد شده‌است که ما در بحث فضیلت قرائت قرآن و آداب قرائت گوشه‌ای از آنها را طرح نمودیم.

ثانیاً: بسیاری از علوم در اعصار اولیه مطرح نبوده‌اند چون به آنها

^۱ - همان، ص ۴۰۰.

احتیاجی نبوده است. در این رابطه می‌توان به علوم رجال، درایه و... اشاره کرد. ثالثاً: ترویج علم تجوید در بین فارسی‌زبانها، طعن و ایراد به حساب نمی‌آید زیرا اینان و هر عجم زبان دیگر برای صحت قرائت و اخذ قرائت عربی به آن محتاج هستند نه کسی که زبان وی عربی است.

تذکر: قبل از ورود به مباحث تجوید، لازم است این نکته ذکر شود که: مباحث تجویدی را می‌توان بر دو بخش کلی تقسیم نمود، قسم اول مباحثی هستند که هدف از آنها آشنائی با اصطلاحات تجویدی بوده و دخالت مستقیمی در شیوه تلفظ حروف و واژه‌ها ندارند، این بخش را می‌توان تجوید علمی نامید. بخش دوم را مباحثی تشکیل می‌دهد که بایستی پیوسته با تمرین پی در پی همراه باشند و یادگیری تئوریک آنها بی اثر می‌باشد، از این قسم می‌توان به تجوید عملی تعبیر نمود.

انواع قرائات

بنابر آنچه که متداول است، قرآن کریم را از جهت رعایت قواعد تجویدی و سرعت در تلاوت ، می‌توان به چهار شیوه قرائت نمود. این چهار شیوه عبارتند از:

۱- تحقیق

در این شیوه، قرآن با تأنی کامل و گاه با تکرار آیات و دقت زیاد در رعایت قواعد و اسلوبهای تجویدی و توجه به اختلاف قرائات، تلاوت می‌شود، این روش را بواسطه اینکه امکان بیشتری می‌دهد تا قاری دقت و تدبر در معانی کلمات بنماید، تحقیق خوانی می‌گویند.

۲- ترتیل

در این شیوه قرآن را با تأنی و بدون تکرار، ولی با دقت در رعایت نکات تجویدی قرائت می‌نمایند، در این روش، به اختلاف قرائات توجه نمی‌شود و کلمات با فاصله منظم و پشت سر هم اداء می‌گردند.

۳- تدویر

در این شیوه سرعت قرائت بیشتر است و لذا رعایت قواعد به اندازه دو مرحله قبل نیست. این روش همانطور که از اسم آن پیداست روش ختم و دوره کردن قرآن می‌باشد.

۴- تحدیر

تحدیر به معنای سرعت و شتاب در فرود آمدن است و در اینجا به معنای شتاب در تلاوت قرآن می‌باشد.

در این شیوه سرعت قرائت بسیار زیاد است، و طبعاً رعایت نکات تجویدی بسیار کم می‌شود به طوری که قاری حداکثر می‌تواند لحن جلی را مرتکب نشود.

ما در بیان ترجیح روشی بر روش دیگر نیستیم، زیرا به نظر می‌رسد، ذوق و سلیقه قاری در آن لحظه‌ای که می‌خواهد مشغول قرائت شود و نیز مقدار معلومات او از قواعد ادبیات عرب و معانی الفاظ و تفسیر آن، همه در انتخاب نوع قرائت مؤثر باشد.

البته ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که تلاوت قرآن راهی است برای کشف معانی کلام وحی در حد وسع و توان، لذا قرائت به هر شیوه‌ای که باشد بایستی راه را برای تدبیر در معانی هموار نماید.

اقسام حروف عربی

حروف عربی بر دو دسته‌اند:

دسته اول، حروف اصلی: حروف اصلی آن دسته از حروفی هستند که اصل و اساس را در ادبیات عرب تشکیل می‌دهند، بنابر استقراء تام در کلمات فصیح عرب، تعداد این حروف ۲۸ حرف است.

البته برخی «الف» را یک حرف مستقل محسوب نموده و تعداد حروف را به ۲۹ حرف رسانیده‌اند. ولی به نظر می‌رسد که این مبناء صحیح نباشد زیرا: اولاً «الف» دارای مشخصه‌هایی است که این مشخصات در سایر حروف وجود ندارد و از جمله آنها:

۱- محل اداء الف نقطه خاصی از دستگاه تکلم نیست.

۲- الف به تنهایی قرائت نمی‌شود.

۳- الف حرکت نمی‌پذیرد.

ثانیا: «واو» و «یاء» مدی نیز همانند «الف» از حروف جوفی می‌باشند و اگر «الف» یک حرف مستقل محسوب شود، بایستی این دو نیز حروف مستقله‌ای شمرده شوند.

دسته دوم، حروف فرعی: حروف فرعی آن دسته از حروفی هستند که بین دو مخرج یا بین مخارج حروف اصلی قرار گرفته‌اند. تعداد این حروف طبق قرائت عاصم ۶ حرف است.^۱

۱- الف اماله شده مانند اماله مجریها.

۲- یاء اشمام شده مانند اشمام قیل.

۳- الف مفخم مانند الف در قال.

۴- لام مفخم مانند لام در لفظ جلاله الله.

۵- نون اخفاء شده مانند اخفاء نون در انفس.

۶- میم اخفاء شده مانند اخفاء میم در أنتم به.

الف و همزه

همزه و الف از چند جهت با هم فرق دارند:

۱- همزه حرکت می‌پذیرد ولی الف قبول حرکت نمی‌کند.

۲- همزه مستقل قرائت می‌شود ولی الف تابع حرکت حرف قبل است.

۳- همزه در اول، وسط و آخر کلمه می‌آید ولی الف در اول کلمه

^۱ - طبق قرائت قراء دیگر، تعداد حروف فرعی به ۸ حرف می‌رسد، بنابراین قرائات، حرف «ص» مخلوط به «ز» و همزه تسهیل شده نیز، حرف فرعی شمرده می‌شوند و البته در قرائت عاصم «ص» با «ز» مخلوط نمی‌شود و همزه نیز همیشه صفت «نبر» دارد و تسهیل نمی‌گردد.

نمی‌آید.

۴- همزه از حلق تلفظ می‌شود ولی الف از حروف جوفی می‌باشد.

تذکر: در گذشته طریقه نوشتن همزه، رسم الخط خاصی نداشته است، و تنها پایه همزه (ا) - و (ی) نوشته می‌شده است. مانند مؤمن، شیء، انشاء، بعدها برای سهولت در قرائت علامت (ء) را روی پایه مخصوص قرار می‌دادند. این قاعده هم اکنون در مصاحف اجرا می‌شود. البته هرگاه پایه همزه الف باشد، گاهی این علامت حذف می‌شود. انشأهن انشأهن. معمولاً پایه همزه، موافق حرکت حرف قبل است مثلاً در مؤمن بواسطه ضمه «میم» پایه همزه «واو» شده است. البته این قاعده استثنائاتی دارد که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد.

انواع همزه

- ۱- همزه وصل، همزه‌ای را گویند که در درج کلام (هنگام وصل به کلمه قبل) ساقط شود.
- ۲- همزه قطع، همزه‌ای را گویند که در درج کلام (وسط کلام) ساقط نمی‌شود. بلکه به همان صورت تلفظ می‌شود. مانند: أَحْسَنَ، مَا أَحْسَنَ.

توجه:

چون همزه وصل در وسط کلام تلفظ نمی‌شود، معمولاً در قرآن، اعراب آن نوشته نمی‌شود و این برای تلاوت کننده‌ای که بر آن کلمه وقف نموده‌است، مشکل ایجاد می‌کند. زیرا کسی که با ادبیات عرب آشنایی نداشته باشد نمی‌تواند اعراب همزه را تشخیص دهد. برای سهولت امر، به قواعد زیر توجه شود.

همزه در افعال

اگر حرف وسط از حروف اصلی کلمه، فتحه یا کسره باشد، همزه مکسور تلفظ می‌شود و اگر حرف وسط از حروف اصلی کلمه، ضمه بود، همزه مضموم اداء می‌شود. مانند:

وَاضْرِبْ	إِضْرِبْ
مَا كَتَسَبَ	إِكْتَسَبَ
قِيلَ ادْخُلْ	أَدْخُلْ

همزه در ال

همزه در «ال» همیشه مفتوح است. **النَّجْمُ - الْإِنْسَانُ - الْيَتَامَى - الْمِيزَانُ**.
همزه در اسماء دیگر

در اسماء، همزه همیشه مکسور است. **ابن - اسم - اگرام -**

استبدال.

تشخیص همزه قطع و وصل در مصحف: در برخی از مصاحف، بالای همزه قطع علامت همزه (ء) و بالای همزه وصل علامت (صاد کوچک) گذاشته‌اند، برخی دیگر از مصاحف، همزه قطع را با علامت همزه (ء) و همزه وصل را بدون علامت می‌نویسند.

علامات حروف

حروف را به یکی از چهار علامات ---^و---^م---^ن---^ر قرائت می‌نمایند.

اصولاً علامات حروف دو قسمند:

- ۱- گاهی علامات جزء حرف است، چنین علامتی را علامت لازمی حرف می‌گویند.
- ۲- گاهی علامت جزء حرف نیست بلکه به علتی بر حرف عارض شده‌است. این نوع علامت را علامت عارضی حرف نامند مثلاً در کلمه الرَّحِيمِ فتحه، لازمه راء است، کسره، لازمه حاء است، سکون، عارضه میم می‌باشد و عروض آن بر میم بواسطه وقف آن است. و یا مثلاً در دو کلمه «إِنْ ارْتَبْتُمْ» سکون نون لازمه حرف نون است ولی بواسطه قرین شدن دو ساکن (ن ر) در کلام و صعوبت تلفظ آن، حرف ساکن اول «ن» را کسره می‌دهند، چنین کسره‌ای کسره عارضی «ن» است.

لحن و اقسام آن

لحن در اصطلاح تجوید به معنای خطا در قرائت است و بر دو قسم، تقسیم شده است .

۱- لحن جلی و آن خطائست که بر ظاهر لفظ عارض می‌گردد چه منجر به فساد معنی شود یا نه. مانند تغییر حرکت یا تغییر حرف در کلمات و یا ترک اظهار، مد، ادغام، و امثال آن. پس هر گونه قرائت اشتباه را می‌توان لحن جلی نامید. مانند قرائت: صراط به صورت صرات و عَبْدُهُ به صورت عَبْدَهُ.

۲- لحن خفی و آن خطائست مربوط به کمال صحت لفظ، نه نفس صحت آن. به عبارت دیگر، لحن خفی، ظاهر لفظ را تغییر نمی‌دهد بلکه درجه کمال صحت را پائین می‌آورد، لذا تشخیص آن فقط برای متخصصین علم قرائت و تجوید میسر است. از جمله موارد لحن خفی، عدم رعایت مقدار مد، عدم رعایت مراتب صفات، عدم رعایت مقدار اخفائات و... است.

مخارج حروف

مخرج، اسم مکان و به معنای محل خروج شیء می‌باشد و در اصطلاح تجوید به معنای موضع خروج حرف از دستگاه تکلم است.

اگر دقت کافی در محل خروج همه حروف به عمل آید، مشخص می‌شود که هر حرف، مخرج معینی دارد.

اثبات این مطلب محتاج به دلیل نیست زیرا وجود یک مخرج برای چند حرف موجب می‌شود که آنها، یک حرف واحد شوند.

در برخی از کتب تجویدی دیده می‌شود که گاه برای چند حرف یک مخرج نگاشته‌اند. این تقسیم بندی تسامحی است و برای تفهیم مباحث تجوید در اذهان است و بیان دقیق مخرج حرف نمی‌باشد.

زیرا همانطور که ذکر شد، اختلاف حروف در اختلاف مکانهایی است که آن حروف از مکان و منزل خود خارج می‌شوند.

البته همه اختلاف حروف مربوط به مخارج آنها نیست، بلکه علت عمده اختلاف حروف را در صفات آنها می‌توان جستجو کرد.

دستگاه تکلم

چون مخرج را محل خروج حرف از دستگاه تکلم معنی نمودیم، لازم است قبل از ورود به بحث مخارج، دستگاه تکلم را توضیح دهیم.

بدن انسان از سلسله اعضاء و دستگاههائی تشکیل شده است. یکی از این دستگاهها که عمل ارتباطی انسان با جهان خارج از خود را به عهده دارد، دستگاه تکلم نامیده می شود.

هوا که حاوی اکسیژن لازمه برای خون است وارد ریه ها می شود (دم) و در آنجا خون را تصفیه نموده و فضولات آنرا از بدن بوسیله دهان و بینی خارج می سازد (بازدم). اگر انسان اراده کند سخن بگوید، این هوا در حین خروج، تارهای صوتی تعبیه شده در حنجره را مرتعش می کند و از شیوه ارتعاش و نیز اصابت این هوا به بقیه دستگاه تکلم، انواع حروف تولید می گردد.

بعد از بیان این مقدمه مختصر، به طرح مواضع دستگاه تکلم می پردازیم.

دستگاه تکلم از پنج موضع تشکیل شده است که به ترتیب ایجاد

- حروف این مواضع را بر شمرده و حدود هریک را معین می‌نمائیم.
- ۱- موضع حلق ابتدای این موضع بیخ زبان و انتهای آن آغاز تارهای صوتی است.
- ۲- موضع زبان این موضع از حرکات زبان بزرگ (لسان) و زبان کوچک (لهات)، ایجاد می‌شود.
- ۳- موضع جوف فضای خالی داخل دهان را جوف گویند.
- ۴- موضع لب این موضع از کیفیت قرار گرفتن دو لب با هم یا لب و دندان، ایجاد شده‌است.
- ۵- موضع بینی (خیشوم) این موضع، بخش مستقلی نیست بلکه کیفیت صحیح برخی حروف را مشخص می‌کند.

- ۱- موضع حلق
همانطور که گفتیم، آغاز این موضع انتهای زبان است و تا تارهای صوتی امتداد می‌یابد.
این موضع خود بر سه قسم است:
- قسم اول: ادنی الحلق: یعنی نزدیکترین قسمت حلق نسبت به زبان.
- قسم دوم: وسط الحلق: حد وسط بین دو قسم.
- قسم سوم: اقصی الحلق: یعنی دورترین قسمت حلق نسبت به زبان.

مجموعاً شش حرف از موضع حلق تلفظ می‌شوند که عبارتند از: «ء، هـ، ع، ح، غ، خ».
حروف حلق شش بود ای با وفا
همزه و ها، عین و حا، غین و خا
و یا
حروف حلق شش بود ای نور عین
ها و همزه، حاء و عین و خاء و غین

اقصى الحلق

حروفی که از اقصی الحلق تلفظ می‌شوند عبارتند از: «همزه» و «ها».
طریقه تلفظ «همزه»: هنگام تلفظ همزه تارهای صوتی به صورتی قرار می‌گیرند که
هوانمی تواند خارج شود، لذا هوادر قفسه سینه حبس می‌گردد، این تارها به یکباره
جدامی شوند و هوا به صورت ناگهانی آزاد می‌گردد و این آزادشدن هوا، صوتی ایجاد می‌کند
که همان اصطلاحاً «همزه» نام گرفته‌است.

تمرین کنید: **الله - اکبر - ایاک - الآ - اسئلک.**

طریقه تلفظ «ها»: هنگام تلفظ «ها»، تارهای صوتی بسیار به هم نزدیک می‌شوند، و همین
موجب می‌شود که هوا به سختی خارج شود، صدایی که به خاطر سخت خارج شدن هوا
ایجاد می‌شود، اصطلاحاً «ها» گویند.

تمرین کنید: **اللّٰهُ اَكْبَرُ - اِهْدِنَا - هُوَ - لَهٗ - بِحَمْدِهِ**.
حبس کامل هوادر تلفظ «همزه» و حبس تقریبی آن در تلفظ «ها»، فرق مخرج این دو حرف است.

وسط الحلق

حروفی که از وسط الحلق ادا می‌شود عبارتند از: «عین» و «حاء».
طریقه تلفظ «عین»: این حرف از بدون حرکت ماندن هوا در وسط حلق ایجاد می‌شود. لذا در خلال تلفظ آن، هوایی خارج نمی‌گردد.
در این مثالها دقت کنید: **عَالَمِينَ - اَعْلَى - اَنْعَمْتَ - عَلَيْهِمْ**.
طریقه تلفظ «حاء»: از تماس فشرده هوا به وسط حلق ایجاد می‌گردد، در خلال تلفظ آن هوا به صورت فشرده خارج می‌شود.
به این مثالها توجه کنید: **فَلَا حَ - الْحَمْدُ - الرَّحْمَنُ - الرَّحِيمُ**.
ادنی الحلق

حروفی که از ادنی الحلق تلفظ می‌شوند عبارتند از: «غین» و «خاء».
طریقه تلفظ «غین»: محل تلفظ آن همان محل غرغره نمودن و یا صدای خنده کودک است.
مثال: **غَيْرٌ - مَغْضُوبٌ - غَنَمْتُمْ - اَلْغَى**.
در بیان طریقه عملی تلفظ غین باید گفت که مخرج غین وسط مخرج دو حرف «خ» و «ق» قرار گرفته‌است.

طریقه تلفظ «خاء»: محل تلفظ آن کمی بالاتر از محل تلفظ غین

است یعنی در واقع، مخرج «خاء» بین مخرج «عین» و «غین» قرار گرفته است. بواسطه تنگ شدن مخرج هوا، صدای خراشی ایجاد می‌شود که همان صدای «خ» است. مثال: خَیْر - خَبیر - خَصْمَان - خَالِدُون.

۲- موضع زبان

دندانها

هجده حرف از شکل قرار گرفتن زبان و رابطه آن با دندانها ایجاد می‌شوند، لذا قبل از ورود به بحث در موضع زبان، شناسایی اسامی دندانها لازم است. هر انسان معمولا ۳۲ دندان دارد که تعداد ۱۶ دندان در فک بالا و همین مقدار در فک پایین قرار گرفته‌اند. قسمتی از دندانها که در جلو دهان واقع شده‌اند اصطلاحا مقادیم گویند و قسمتی که عقب قرار گرفته‌اند، مآخیر یا اضراس نامیده می‌شوند. دندانهای مقادیم از سه بخش تشکیل شده و تعداد آنها مجموعا دوازده عدد است. بخش اول که در جلو واقع شده‌اند و تعداد آنها چهار دندان است،

ثنایا نامیده می‌شوند و در فارسی پیشین گویند.
بخش دوم که کنار ثنایا واقع شده‌اند و تعداد آنها چهارتاست، رباعیات می‌نامند.
بخش سوم که بعد از رباعیات قرار گرفته‌اند و باز هم تعداد آنها چهارتاست، انیاب یا نیش می‌گویند.
دندانهای مآخیر نیز از سه بخش تشکیل شده و تعداد آنها مجموعاً بیست دندان است.
بخش اول که بعد از انیاب واقع شده‌اند و تعداد آنها چهارتاست، ضواحک یا کرسی کوچک می‌نامند، این دندانها معمولاً آخرین دندانهایی است که هنگام خندیدن نمایان می‌شوند، به همین جهت آنها را به ضواحک نامگذاری کرده‌اند.
بخش دوم که بعد از ضواحک قرار گرفته‌اند و تعداد آنها دوازده دندان است، طواحن می‌نامند.
طواحن به معنای آسیابهای بزرگ و جمع طاحن می‌باشد. در فارسی این قسم از دندانها را کرسیهای بزرگ گویند.
بخش سوم که بعد از طواحن قرار گرفته‌اند و تعداد آنها چهارتاست، نواجذ می‌نامند. نواجذ جمع ناجذ و به فارسی دندان عقل می‌گویند.
از موضع زبان مجموعاً هجده حرف در هفت بخش تلفظ می‌شوند که عبارتند از:

حروف لهوی

حروفی هستند که با دخالت زبان کوچک تلفظ می‌شوند و لذا آنها را لهوی نامیده‌اند. این حروف عبارتند از: «ق، ک»^۱.

طریقه تلفظ حرف «ق» قسمت انتهای زبان بزرگ به کام بالا و نیز لهات می‌چسبد و راه خروج هوا را کاملاً مسدود می‌کند، آزاد شدن ناگهانی هوا حرف قاف را ایجاد می‌نماید. مثال: قُل - قِنَا - اِقْتَرَبَ - قَوْم.

طریقه تلفظ حرف «ک»: مانند «ق» اداء می‌شود با این تفاوت که سطح بیشتری از زبان (حدود یک سوم ته زبان) با کام بالا مماس می‌شود و لذا مخرج آن جلوتر از «ق» واقع شده‌است و به همین خاطر رقیق و نازک ادا می‌گردد. مثال: اَكْبَرُ - مَالِكٍ - عَلِيكَ - كُفُوًا.

حروف شجری

حروفی هستند که از شجر یعنی گشادگی بین دو فک تلفظ می‌شوند و به همین خاطر آنها را شجری می‌گویند.

^۱ - در تلفظ قاف سر زبان کوچک بر زبان بزرگ مماس می‌شود و در تلفظ کاف انتهای زبان کوچک بر زبان بزرگ مماس می‌گردد، و لذا برخی «ق» را عَلَصَمی بر گرفته شده از غلصمه یعنی ابتدای زبان کوچک، و «ک» را عَكْدی به معنای بیخ زبان کوچک، می‌نامند.

این حروف عبارتند از: «ج، ش، ی»^۱.
طریقه تلفظ «ج»: از وسط زبان تا سر آن به کام بالا می‌چسبد و هوا کاملاً محبوس می‌شود، جدا شدن ناگهانی آن، حرف «ج» را ایجاد می‌کند.
طریقه تلفظ «ش»: از وسط تا سر زبان به کام بالا بسیار نزدیک می‌شود به صورتی که هوا محبوس نشده و جریان می‌یابد.
طریقه تلفظ «ی»: قسمتی از زبان به کام بالا نزدیک شده و هوا به راحتی خارج می‌گردد.

ج) حروف لثوی

بواسطه دخالت لثه در این حروف، آنها را لثوی نامگذاری کرده‌اند، این حروف عبارتند از: «ر، ل، ن».

طریقه تلفظ: از تماس کناره‌های جلوی زبان با لثه دندانهای مقادیم در فک بالا این سه حرف ادا می‌شوند با این تفاوت که مخرج حرف «ر» کمی عقب‌تر از مخرج حرف «ل» و مخرج حرف «ل» کمی عقب‌تر از مخرج حرف «ن» واقع شده و البته در تلفظ حرف «ل» مقدار بیشتری از جلو زبان بادنندان مماس می‌گردد.

^۱ - برخی حروف شجری «ش، ض، ج» گفته‌اند و بعضی دیگر «ک» و «یا» را نیز از حروف شجری به حساب آورده‌اند، لکن تحقیق مطلب همان است که در متن آورده شده‌است.

حروف ذولقی

ذلق به معنای تیزی است و مراد از ذولق در اینجا تیزی نوک زبان است، و چون در تلفظ این دسته از حروف تیزی سر زبان دخالت دارد، این حروف را ذولقی گویند و عبارتند از: «ث، ذ، ظ».

طریقه تلفظ حرف «ث»: سر زبان به دندانهای ثنایای بالا رسیده و مقداری از زبان از میان ثنایای دو فک خارج می‌شود.

تمرین کنید: ثلاث - ثمرات - ثبورا - اثم.

طریقه تلفظ حرف «ذ»: سر زبان مماس بر سر دندانهای ثنایای بالا می‌شود.

تمرین کنید: الذین - ذلک - عذاب - مذذبین.

طریقه تلفظ حرف «ظ»: سر زبان به قسمت بالای دندانهای ثنایای بالا (پایین‌تر از برجستگیهای بالای ریشه ثنایا) مماس می‌گردد.

تمرین کنید: عظیم - ظلم - الظن - ظالم.

حروف اصلی

حروفی هستند که در تلفظ آنها تیزی نوک زبان یعنی أسل دخالت دارد و به همین جهت آنها را اصلی نام گذارده‌اند.

این حروف عبارتند از: «ز، س، ص».

طریقه تلفظ: این سه حرف از تماس سر زبان با پایه دندانهای ثنایای پایین و برآمده شدن وسط زبان تلفظ می‌شود با این تفاوت که مقدار برآمدگی زبان در «ص» بیشتر از «س» و در این حرف بیشتر از

«ز» است.

حروف نطعی

نطع به معنای چروکها و شکافهای بالای دندانه‌های ثنایای بالاست. به خاطر دخالت آن قسمت از دهان در تلفظ این دسته از حروف، آنها را حروف نطعی می‌نامند. حروف این دسته عبارتند از: «ت، د، ط».

طریقه تلفظ: در تلفظ هر سه حرف، سر زبان به همان برجستگیها اصابت می‌کند و موجب می‌شود هوا کاملاً حبس شود، هنگام تلفظ این حروف، زبان به یکباره جدا می‌شود، صوتی که از جدا شدن و در نتیجه رها شدن هوا ایجاد می‌شود، سه حرف فوق را تولید می‌نماید. میزان تماس زبان، با نطع در این سه حرف متفاوت است در حرف «ط» میزان تماس بیشتر و در حرف «ت» کمتر است. به صورتیکه مخرج اصلی «ط» بالاتر از «د» و آن بالاتر از «ت» می‌باشد.

به این مثالها توجه کنید: صراط - يُطْعِم - مَطْلَع - طَبَع.

حرف ضرسی

در تلفظ این حرف دندانه‌های مأخیر یا اضراس دخالت دارند لذا آنرا حرف ضرسی نام نهاده‌اند و عبارتست از: حرف «ض»^۱.

طریقه تلفظ: شیوه تلفظ این حرف برای کسی که هنوز عادت به

^۱ - به حرف ضرسی، حرف حافی هم می‌گویند، حافه به معنای اطراف است و حرف حافی یعنی حرفی که در تلفظ آن اطراف زبان دخالت دارد.

تلفظ آن ننموده، شاید سخت به نظر برسد.

پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بنابر روایتی می‌فرماید: «إِنِّي أَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضَّادِ». من فصیحترین تلفظ کننده ضاد هستم.^۱

این حدیث ما را متوجه این نکته می‌نماید که تلفظ ضاد نزد خود عرب هم دشوار بوده‌است و به همین جهت پیامبر به اینکه صحیح‌ترین متلفظ به ضاد است، افتخار می‌فرماید.

در تلفظ این حرف کناره‌های آخر زبان در طرف راست یا چپ به دندانهای اضراس همان طرف مماس می‌شود و به همین دلیل خروج هوامشکل می‌گردد، هوایی که به سختی از آن محل خارج می‌شود حرف «ض» را ایجاد می‌نماید.

به مثالهای زیر توجه کنید:

مَغْضُوبٌ - الضَّالِّينَ - عَضْبَانٌ - ضَلَّ.

بنابر آنچه در بحث اوصاف خواهد آمد حرف «ض» صفت شدت ندارد بلکه دارای صفت رخو می‌باشد و لذا با حرف «ظ» قریب‌المخرج می‌باشد.

براین اساس در تلفظ «ض» توجه به این نکته الزامی است که بایستی دقت داشت این حرف با حرف «ظ» مخلوط نگردد. این امر در مبحث صفات واضحتر خواهد شد. انشاءالله تعالی.

^۱ - جواهر الکلام، ج ۹، ص ۳۹۹.

۳- موضع جوف

مراد از جوف فضای خالی داخل دهان از حلق تا دندانهاست.
موضع جوف محل خروج سه حرف «الف مدی»، «واو مدی»، «یاءمدی» است.
الف مدی: هرفی را گویند که قبل از آن فتحه آمده باشد، مانند الف در **قال**.
واو مدی: هر واوی را گویند که قبل از آن ضمه آمده باشد، مانند واو در **قُولُوا**.
یاء مدی: هر یائی است که قبل از آن کسره آمده باشد، مانند یا در **قیل**.
تذکر: در واقع جوف محل خروج حرف مستقلی نیست بلکه هر حرفی که به نحوی مد طبیعی یا غیر طبیعی داشته باشد، مد آن از جوف تلفظ می شود.

۴- موضع لب

لب را در اصطلاح شفه و دو لب را شفتین می گویند، و به همین خاطر این حروف را حروف شفوی یا شفهی می نامند.
این حروف عبارتند از: «ب، ف، م، و».
طریقه تلفظ حرف ب: دو لب کاملا به هم می چسبند و هوا را در داخل دهان محبوس می کنند، آنگاه که دو لب از هم جدا شوند،

هوای خارج شده صدائی را ایجاد می‌کند که همان حرف «ب» است.

طریقه تلفظ حرف «ف»: دندانهای ثنایای بالا بر قسمت داخلی لب پایین مماس می‌شود و حرف فاء را تولید می‌نماید.

مثال: **كُفُواً - فَلَاح - يَفْعَلُ - فِى.**

طریقه تلفظ حرف «م»: دو لب به هم می‌چسبند و هوا از خیشوم خارج می‌گردد. خروج این هوا از خیشوم حرف «م» را ایجاد می‌نماید.

طریقه تلفظ حرف «و»: دو لب به هم نزدیک می‌شوند و جمع می‌گردند ولی به هم نمی‌چسبند، هوا از میان دو لب خارج می‌شود.

مثال: **وَخَدَهُ - يَوْمَ - هُوَ - كَفُوا.**

تذکر مهم

۱- «واو» غیر مدی در فارسی، از تماس دندانهای ثنایا با لب پایین ایجاد می‌شود که این شیوه در تلفظ عربی غلط است البته تلفظ «واو» مدی در فارسی، تنها لبها به هم نزدیک می‌شود و این همان شیوه صحیح تلفظ «واو» در عربی است به عبارت دیگر تمام حروف «و» در کلمات عربی اعم از مدی و غیر مدی همانند واو مدی فارسی تلفظ می‌شوند.

۲- لفظ لاتین «V» معادل عربی ندارد، زیرا از یک طرف صدای «و» را داراست و از طرف دیگر بایستی از دندان ثنایای بالا و لب

پایین استفاده نمود و «واو»، چنین تلفظ نمی‌شود، برای رفع اشکال، این حرف را به صورت «ف» مثلث می‌نویسند، و آن رامعادل «v» قرار می‌دهند، لذا علامت «ف» یعنی حرف واوی که به شکل فاء (با قرار گرفتن دندانهای ثنایای بالا بر قسمت داخلی لب پایین) تلفظ می‌شود، مثلاً در ترجمه «Everst» چنین نوشته می‌شود «ایفرست».

۵- موضع بینی (خیشوم)

از بینی حرف مستقلی خارج نمی‌گردد ولی برخی حروف در حالتی خاص، صدای آنها از بینی بیرون می‌آید، چنین حروفی را حروف غنه می‌گویند. حروف غنه یعنی حروفی که صوت آنها از بینی خارج می‌گردد.

این حروف عبارتند از: «م» و «ن» در حالتی خاص. بحث غنه و موارد آن به تفصیل خواهد آمد.

صفات حروف

صفت یعنی حالت و چگونگی شیء و در اصطلاح تجوید یعنی آنچه که بین حروف قریب‌المخرج امتیاز ایجاد می‌کند و صوت حاصله از آنها را تغییر می‌دهد. بحث صفات حروف از ابحاث مهم تجوید است و نیاموختن آن موجب نشناختن مخارج اصلی حروف شده و در نتیجه باعث اشتباه در تلفظ خواهد شد. علاوه اینکه، تشخیص حروف قوی از ضعیف و نیز نیکویی در تلفظ، دو فائده دیگر شناختن صفات می‌باشد. در تقسیم بندی صفات، نظرات مختلفی وجود دارد. برخی صفات را به صفات ذاتی و عارضی تقسیم نموده‌اند. در این تقسیم بندی، صفات جهر، همس، شدت، رخوت، استعلاء، استفال، اطباق، انفتاح، اصمات، ادلاق، صفات ذاتی و صفاتی چون صغیر، تفشی، قلقله، تکریر و... صفات عارضی شمرده می‌شوند و عناوینی چون تفخیم و ترقیق، ادغام و... تحت احکام مستقله‌ای آورده می‌شوند. این تقسیم بندی خالی‌ازشکال نیست زیرا معنای صفات عارضی اینست که صفات عارض بر حرف شده و تصور حرف بدون

آن صفت امکان داشته باشد.

در حالی که مثلاً اگر صفت تکریر که صفت عارضی حرف «راء» شمرده شده از آن گرفته شود و یا صفت صفیر که صفت حرف «ص» است از آن اخذ شود، دیگر «راء» و یا «صاد» باقی نمی‌مانند.

به بیان دیگر اگر این تقسیم بندی را بپذیریم بایستی برخی از صفاتی که ذاتی حروف اند، از جمله صفات عارضی برشماریم.

بعضی دیگر، صفات را به اصلی و فرعی تقسیم نموده‌اند و در این تقسیم بندی، صفاتی که ضد دارند صفات اصلی و صفاتی که ضد ندارند صفات فرعی نامیده‌اند.

گویا مبتکران این تقسیم بندی، برای رفع اشکال تقسیم گذشته دست به چنین نوعی از تقسیم زده‌اند در حالی که این نوع تقسیم هم خالی از اشکال نمی‌باشد.

زیرا فرق صفات اصلی و فرعی در وجود ضد و یانبودن ضد نیست بلکه همه صفات چه اصلی و چه فرعی، به نوعی ضد دارند. یعنی همانطور که ضد جهر، همس است، ضد تکریر هم عدم تکریر است، بنابراین صفات فرعی هر چند ضد وجودی ندارند اما ضد عدمی برای آنها متصور است. علاوه‌اینکه از جمله صفات اصلی، صفات بینیه‌است. این صفت، حدوسط دو صفت شدت و رخوت می‌باشد ولذا ضد ندارد.

علاوه بر آنچه که گذشت، برخی از صفات که ضد وجودی دارند،

از صفات فرعی شمرده شده است، مانند قلقله، که ضد آن سکون است. تقسیم بندی سوم تقسیم صفات به قوی و ضعیف است. در این تقسیم بندی جهر، شدت، استعلاء، اطباق، اصمات، صفات قوی و بقیه صفات ضعیف شمرده می شوند. این تقسیم بندی نیز خالی از اشکال نیست. چون مثلاً تفخیم در حرف «راء» نه می تواند از صفات قوی محسوب شود و نه از صفات ضعیف. پس این تقسیم بندی هم جامع افراد نمی باشد.

تقسیم بندی چهارم که شاید شبهات و ایرادات گذشته را نداشته باشد، تقسیم صفات به صفات لازم و صفات عرضی است. به این صورت که تمامی صفات ذاتی و عرضی در تقسیم بندی اول و تمامی صفات اصلی و فرعی در تقسیم بندی دوم و تمام صفات قوی و برخی از صفات ضعیف در تقسیم بندی سوم، همگی صفت لازم شمرده شوند و صفاتی که در تمامی تقسیم بندی های سه گانه فوق بدون عنوان و صرفاً تحت عنوان احکام ذکر می شده است، همانند تفخیم، ترقیق... صفات عرضی محسوب گردند، چون اینها در واقع عارض بر حرف می شوند و علت عروض آنها، کیفیت قرار گرفتن حرف در کلمه و جمله می باشد.

عناوین صفت لازم

جهر ۱۶ صغیر ۲ همس ۱۷ نفشی ۳ شدت ۱۸ بجه ۴ رخوت ۹ نبر ۵ بینیه ۲۰ غنه ۶ استعلا ۲۱ استطاله ۱۷
ستفال ۲۲ انحراف ۸ اطباق ۲۳ خفا ۹ انفتاح ۲۴ هاوی ۱۰ اصمات ۲۵ نفخ ۱۱ الذلاق ۲۶ خروره ۱۲ قلقله
۲۷ اعتلال ۱۳ سکون ۲۸ اماله ۱۴ تکریر ۲۹ اختلاس ۱۵ لین ۳۰ تسهیل

عناوین صفت عرضی

تفخیم یا تغلیظ ۸ قصر ۲ ترقیق ۹ وقف ۳ ادغام ۱۰ سکت ۴ اخفا ۱۱ اشباع ۵ اظهار ۱۲ خلط ۶ انقلاب ۱۳ مزج ۷ مد
۱۴ صلہ

صفات لازم

همان‌طور که گفته شد مراد از این صفات، آن دسته از صفاتی است که لازمه حرف می‌باشند و از آن منفک نمی‌شوند. البته برخی از این صفات ثمره عملی ندارند و تنها اثر علمی آنها موجب مطرح شدنشان می‌باشد. این صفات عبارتند از:

جهر

جهر به معنای آشکار کردن صداست، حروفی که این صفت را دارا هستند، حروف مجهوره می‌گویند. در تلفظ حروف مجهوره جوهره صدا آشکار می‌شود و طبیعتاً تارهای صوتی در خلال تلفظ حرف، مرتعش می‌مانند.

این حروف عبارتند از: **ا - ب - ج - د - ذ - ر - ز - ض - ط - ظ - ع - غ - ق - ل - م - ن - و - ی**.

همس

همس ضد جهر و به معنای مخفی نمودن صدا است، حروفی که این صفت را دارند، حروف مهموسه می‌نامند.

در حروف مهموسه هنگام تلفظ حرف، تارهای صوتی مرتعش نمی‌شود و جوهره صدا آشکار نمی‌گردد.

این حروف عبارتند از: ت - ث - ح - خ - س - ش - ص - ف - ک - ه -

شدت

شدت و قوت در اصطلاح تجوید به معنای به سختی تلفظ نمودن حرف است. این صفت، از حبس جریان هوا بوجود می‌آید. حروفی که این صفت را دارا هستند حروف مشدده گویند و عبارتند از: ء - ب - ت - ج - د - ط - ق - ک.

رخوه

رخوه یا رخاوت ضد شدت^۱ و به معنای سستی آمده‌است و در اصطلاح تجوید به معنای راحت و نرم تلفظ نمودن حرف است. جریان هوا در خلال تلفظ حرف از مشخصه‌های این حروف می‌باشد، حروفی که این صفت را دارا هستند حروف رخوه یا رخاوه گویند و عبارتند از: ث - ح - خ - ذ - ز - س - ش - ظ - ص - ض - غ - ف - ه -

^۱ - ضد در مبحث صفات به معنای دقیق منطقی آن نیست، لذا بین دو ضد نیز می‌توان صفاتی تصور نمود.

بینیه

با نگاهی دقیق در می‌یابیم که برخی حروف نه مشدده هستند و نه رخاوه، یعنی تلفظ آنها نه بسادگی حروف رخاوه است و نه به سختی حروف شدت. به بیان دیگر یعنی در تلفظ این دسته از حروف صوت نه کاملاً حبس می‌شود و نه به راحتی جریان می‌یابد. لذا این حروف حد متوسط و بینابین دو صفت رخوه و شدت هستند^۱
این حروف عبارتند از: ر - ع - ل - م - ن - و - ی.^۲

استعلاء

استعلاء در لغت به معنای طلب علوّ و در اصطلاح تجوید به معنای میل زبان به کام بالا هنگام تلفظ حرف بوده، و نتیجه آن تلفظ درشت و پرحجم حرف است.
حروفی که صفت استعلاء دارند، حروف مستعلیه گویند که عبارتند از: خ - ص - ض - ط - ظ - غ - ق.

استفال

استفال ضد استعلاء و به معنای طلب دنوّ و پستی و در اصطلاح تجوید به معنای میل زبان به طرف پایین و در نتیجه گسترده شدن

^۱ - برخی «ی» و «و» را جزء حروف رخاوه دانسته‌اند.

^۲ - از صفت بینیه در برخی کتب تجوید به صفت توسط هم تعبیر می‌شود.

شکل دهان و رقیق و نازک تلفظ شدن حرف است، حروفی که صفت استفال دارند، مستفله گویند و عبارتند از: **ء - ب - ت - ث - ج - ح - د - ذ - ر - ز - س - ش - ع - ف - ک - ل - م - ن - ه - و - ی**.

سخنی با خوانندگان

قرآن کریم معجزه باقیه رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله تا روز جزاست، این معجزه، بر خلاف تمامی معجزات انبیاء الهی که خاص زمانی معین و مکانی مشخص هستند، معجزه‌ای است که تمامی افراد بشر را تا روز قیامت غنی از معارف خود می‌سازد.

سخن در شیوه‌های اعجاز این آخرین کتب سماوی، اعجاز در مفهوم، اعجاز در آینده نگری، اعجاز در فصاحت، اعجاز در بلاغت، اعجاز در تطابق با عصر و زمان، اعجاز در تناسب جمل و کلمات، اعجاز در چینش حروف، اعجاز در انتخاب زبان، و... عناوینی هستند که بحث‌هایی دقیق را می‌طلبند.

نکته‌ای که اکنون به تناسب بحث اشاره به آن لازم است، استفاده قرآن از واژه هائی است که نوعی زیر و بم طبیعی را در گوش قاری و مستمع ایجاد می‌کند.

زبان عربی یکی از زبانهای رایج در دنیا و دارای خصوصیتی بس شگفت است. گستردگی ریشه‌های لغوی این زبان به حدی است که هم اکنون با توجه به پیچیدگی ارتباطات بین المللی، تعداد اندکی از

ریشه های لغوی آن مورد استفاده قرار می گیرد و بقیه ریشه ها متروک باقی مانده است. صحاح اللغة، لسان العرب، تاج العروس هر کدام چهل تا یکصد هزار ریشه لغوی را ضبط نموده اند و اشتقاقیات فوق گسترده هر ریشه را بیان کرده اند.

از سوی دیگر گوش، صداهایی که فرکانس آنها بین ۲۰ تا ۲۰۰۰۰ هرتز است می شنود، و اصوات مادون و مافوق این حدود برای گوش قابل فهم نیست، اما حالت خوشایند گوش این است که نه تنها فرکانس صوت در حد تعادل باشد، بلکه رابطه بین حروف در یک کلمه و یک جمله نیز تعادل خویش را حفظ کرده باشد، زیرا حتی در یک صدای یکنواخت فرکانس تمامی حروف برابر نیست و هر حرفی فرکانس مخصوص خود دارد.

توجه داریم که پیک نیک در کنار یک آبشار تند که صدای بم سقوط آب را تولید می کند و یا در کنار چشمه ای غیر طبیعی که سنگ و شنی مانع حرکت آب نمی شود و اصلاً حرکت آب محسوس نیست، برای گوش آرامش مورد نظر را ایجاد نمی کند، این انبساط و فرح زمانی بوجود می آید که آب از روی سنگی بغلتد و صوتی را ایجاد کند پس ساکت شود و باز... برخی زبانهای رایج در دنیا یکی از دو خصوصیت «بم» و «زیر» را دارا هستند. اما زبان عربی به خاطر در کنار هم قرار گرفتن حروفی که

لازم است با صفت استعلاء و استفعال قرائت شوند، همان حالت سینوسی را در گوش ایجاد می‌نماید که خوشایند آن است. مثلاً: استعلای «صاد» و استفعال «راء» و «الف» و سپس استعلای «طا» در کلمه «صراط»، طنینی ویژه ایجاد می‌کند که برای گوش نهایت لذت را می‌آفریند.

آنچه از بیان این توضیحات نتیجه می‌گیریم این است که نزول قرآن به زبان عربی معجزه‌ای دیگر از اعجازهای کتاب وحی می‌باشد.

اطباق

اطباق یعنی منطبق شدن و پوشیده شدن. این واژه در اصطلاح تجوید یعنی پوشیده شدن کام بالا بوسیله زبان، لذا همین عمل موجب غلیظ‌تر شدن حرف و پرحجم گشتن آن می‌شود.

حروفی که این صفت را دارا هستند، مُطَبِّقَه نامند و عبارتند از: ص - ض - ط - ظ.

این حروف چون استعلاء نیز دارند، پرحجم‌تر تلفظ می‌شوند.

انفتاح

انفتاح ضد اطباق و به معنای باز بودن است. این واژه در اصطلاح به معنای جدابودن زبان از کام بالا می‌باشد، چنین عملی موجب می‌شود که از حجم حروف کاسته شود، و نسبتاً رقیق تلفظ گردد.

حروفی که این صفت را دارا هستند مُنْفَتِحَه گویند و ۲۴ حرفند:

ا - ب - ت - ث - ج - ح - خ - د - ذ - ر - ز - س - ش - ع - غ - ق - ک - ف -
ل - م - ن - و - ه - ی.

توضیح: سه حرف ق - خ - غ، هر چند که صفت اطباق ندارند اما بواسطه مستعلیه بودن باز هم تا حدودی پرحجم تلفظ می‌شوند، ولی حروفی که هم صفت استعلاء و هم اطباق دارند (ص - ض - ط - ظ) پرحجم‌تر و غلیظ‌تر اداء می‌گردند.

اذلاق

اذلاق یعنی روان بودن و در اصطلاح یعنی به سهولت تلفظ شدن حرف. حروفی که این صفت را دارا هستند مذلقه گویند و عبارتند از: ب - ر - ف - ل - م - ن.

اصمات

این واژه به معنای سکوت بوده و در اصطلاح سنگین و با تأنی ادا شدن حرف را سبب می‌شود. حروفی که این صفت را دارند، مصمته نامیده شده و عبارتند از: ا - ت - ث - ج -
ح - خ - د - ذ - ز - س - ش - ص - ض - ط - ظ - ع - غ - ق - ک - و - ه - ی.

قلقله^۱

قلقله یعنی حرکت و جنبش و در اصطلاح تجوید به معنای تحریک حرف ساکن و خروج آن از مرحله سکون به صورتی که به مرحله حرف متحرک نرسد.

این صفت مخصوص پنج حرف «ب - ج - د - ط - ق» است، در صورتی که ساکن باشند.

تذکر: جمع دو صفت شدت و جهر در شش حرف «ب - ج - د - ط - ق»، تلفظ آنها را در حال سکون مشکل نموده است. بطوری که تلفظ صحیح (رعایت دقیق سکون) غیر ممکن تصور می‌گردد، برای حل این مشکل، این حروف را از حالت سکون خارج می‌کنند. (خارج شدن حروف از حالت سکون یعنی تلفظ سریع حرف برای اینکه مخرج و صفت آن ظاهر گردد). البته رعایت این قاعده در حرف همزه صحیح نیست، زیرا خروج همزه از حالت سکون، صدائی شبیه به حالت تهوع ایجاد می‌کند. واز طرف دیگر، همزه صفت نبر و تیزی دارد، و خروج آن از حالت سکون، تیزی آن را از بین می‌برد.

مراتب قلقله

برای قلقله سه مرتبه عنوان شده است.

مرتبه اول: اگر حرف قلقله در وسط کلمه باشد، مقدار تحریک

^۱ - برخی نام این صفت را با تقدیم حرف «ل» عنوان نموده‌اند لقلقه و حروف قلقله را حروف ملقلق گفته‌اند.

بسیار کم است، این نوع قلقله را قلقله صغری می‌نامیم.

مثال: ضَبْحًا - نَجْدَيْنَ - صَدْرَكَ - وَسَطُنَ.

مرتبه دوم: اگر حرف قلقله در آخر کلمه و با تشدید باشد، مقدار تحریک زیاد است و این نوع قلقله را قلقله کبری می‌گوئیم.

مثال: تَبُّ - فَجٌّ - سَنَشُدُّ - الْحَقُّ.

مرتبه سوم: اگر حرف قلقله در آخر کلمه و بدون تشدید باشد مقدار قلقله در حدی ما بین مرتبه اول و دوم است. این نوع قلقله را قلقله وسطی می‌نامیم.

مثال: عَذَابٌ - بَرُوجٌ - مَرَصَادٌ - الطَّارِقُ.

سکون

سکون ضد قلقله است یعنی بدون تحریک و در اصطلاح یعنی عدم خروج حرف از حالت سکون، حروفی که این صفت را دارا هستند ساکنه می‌گویند و عبارتند از: ا - ت - ث - ح - خ - ذ - ر - ز - س - ش - ص - ض - ظ - ع - غ - ف - ک - ل - م - ن - و - ه - ی.

تکریر

در لغت یعنی تکرار کردن و در اصطلاح یعنی ارتعاش سریع نوک زبان، این صفت خاص حرف «راء» است. حرف «راء» را به همین جهت حرف مکرر گویند. باید توجه داشت که در هنگام اداء حرف

«راء» زبان حالت ارتعاش داشته باشد و به مخرج نچسبد، البته مقدار تکریر نباید زیاد باشد، بلکه صدق ارتعاش کفایت می‌کند

لین

لین یعنی نرمی و در اصطلاح یعنی نرم و راحت تلفظ نمودن حرف، این صفت مخصوص دو حرف «یاء» و «واو» ساکن ماقبل مفتوح است. مانند: **یوم - خوف - بیت - بیع**. در تلفظ این حروف دهان مانند استوانه باز می‌شود تا حرکت حرف ماقبل یعنی فتحه به روشنی آشکار گردد. در اینکه آیا حروف لین، مد دارند یا نه، در مبحث مد انشاءالله بحث خواهیم نمود.

توجه: شیوه تلفظ حروف جوفی (**الف مدی، واو مدی، یاء مدی**) از این دو حالت خارج نیست:

۱- قبل از این حروف حرکتی مطابق آنها آمده‌است. مثلاً قبل از «الف»، فتحه قرار گرفته و یا قبل از «واو» ضمه واقع شده و نیز قبل از «یاء» کسره آمده‌است. در این صورت حرف جوفی با مقداری کشش (مد)، تلفظ می‌شود.^۱

مثال: **سَاء - سَوَاء - سِیء**.

۲- قبل از حروف جوفی حرکتی مخالف آنها آمده‌است. البته برخی از موارد این دسته اصلاً در زبان عربی استعمال نشده‌اند مثلاً،

^۱ - مبحث مد به تفصیل خواهد آمد.

الفی که قبل از آن کسره یا ضمه آمده باشد، واوی که قبل آن کسره باشد. یائی که قبل از آن ضمه باشد، اصلاً استعمال نشده و یا موارد آن بسیار محدودند. تنها دو قسم باقی می‌ماند، واوی که قبل از آن فتحه باشد، یائی که قبل از آن فتحه باشد. این دو مورد هم صفت لین را به خود اختصاص می‌دهند و مد لین نیز دارند.

صفیر

صفیر صدای سوت ماندنی است که از میان دندانها خارج می‌شود بدون اینکه حرکتی از حرکات، یا حرفی از حروف را در بر داشته باشد. این صفت مخصوص سه حرف «ز - س - ص» است. صفیر به ترتیب در «ز» کمتر و در «ص» بیشتر است.

تفشّی

تفشّی یعنی پراکندگی و انتشار و در اصطلاح یعنی پراکنده شدن هوا در فضای دهان، این صفت مخصوص حرف «ش» است، هنگام تلفظ حرف «ش» زبان پایین آمده و فاصله بین زبان و کام بالا زیاد می‌گردد و هوادر فضای آزاد دهان انتشار می‌یابد.

بُخه

بُخه یعنی خشونت و غلظت در صوت و در اصطلاح یعنی فشردگی و غلظت هوا در حلق. این صفت مخصوص حرف «ح» است. در هنگام تلفظ «ح» هوا فشرده می‌شود، «حاء» رابه همین علت مَبْجُوْحَه نامند.

نبر

نبر یعنی بلند نمودن صدای ضعیف، و در اصطلاح یعنی شدید تلفظ نمودن حرف، این صفت خاص حرف «همزه» است و همزه رابه همین علت منبوره گویند.

غَنّه

غَنّه صوتی است که از بینی خارج می‌شود، این صفت مخصوص دو حرف «ن» و «م» در برخی حالات است. پیرامون صفت غَنّه به تفصیل سخن به میان خواهد آمد.

استطاله

استطاله طلب کشیده شدن چیزی و در اصطلاح به معنای کشش حرف از موضع خودش به محل دیگر است، این صفت مخصوص حرف «ض» در حالت سکون است. حرف «ض» در حالت سکون

به واسطه سنگینی و دقیق بودن تلفظ آن از مخرج خود گسترده شده و تا مخرج «راء» امتداد می‌یابد. به بیان دیگر مکث نمودن بر حرف «ض» موجب می‌شود کناره زبان به سوی دندان انیب کشیده شود.
حرف «ض» رابه همین علت مستطاله می‌گویند.

انحراف

انحراف به معنای میل از محل اصلی به یکی از جوانب است و در اصطلاح به معنای میل حرف از مخرج خود به اطراف می‌باشد.
این صفت، خاص دو حرف «ر» و «ل» است به همین خاطر آنها را منحرفه گویند. در تلفظ «ر» زبان بعد از اصابت به مخرج به سوی کام جمع می‌گردد و در تلفظ «ل» زبان به سوی پایین میل پیدا می‌کند.

خفا

خفابه معنای مخفی شدن و در اصطلاح مخفی شدن حرف هنگام تلفظ و آشکار نشدن کامل آن است، این صفت مخصوص حرف «ه» می‌باشد و لذا آن را مخفیّه یا خفیه می‌گویند.
حرف «ه» همانطوری که بیان شد از اقصی الحلق تلفظ می‌گردد و نیز همس و رخوت را داراست و به همین علت هنگام تلفظ جز صدای نفس چیزی از آن به گوش نمی‌رسد.

هاوی

هاوی به معنای صاحب هواست. در میان سه حرفی که از جوف تلفظ می‌گردد «الف - واو - یاء»، حرف الف به واسطه گسترده شدن دهان هنگام تلفظ آن از هوای بیشتری برخوردار است، به همین جهت آن را هاوی می‌گویند.

نفخ

نفخ یعنی دمیدن و در اصطلاح به معنای دمیده شدن هوا به بیرون از دهان، شبیه فوت نمودن هوا در هنگام تلفظ حرف می‌باشد. این صفت مخصوص دو حرف «ث - ف» است البته میزان نفخ در «ف» بیشتر از «ث» می‌باشد. این دو حرف را به همین سبب منفوخه گویند. برخی از علماء تجوید این صفت را «نفث» نامگذاری کرده‌اند و این حروف را «منفوئه» گفته‌اند. نفث نیز به معنای نفخ است.

خروره

خروره یعنی گرفتگی صدا و خرخر نمودن که خاص حرف «خ» می‌باشد. صدای تلفظ حرف «خ» به مانند صدای کسی است که حلقش را گرفته باشند. «خاء» رابه این جهت «مخروره» گویند.

اعتلال

اعتلال از ماده «علّ» و به معنای تغییر یافتن حرف است، این صفت مخصوص دو حرف «واو» و «یاء» می‌باشد. این دو حرف تحت شرایطی که در مباحث ادبیات عربی عنوان می‌شود تغییر می‌کنند و به الف تبدیل می‌شوند. این حروف را مُعْتَل می‌نامند.

اماله

اماله یعنی میل دادن، و در اصطلاح تجوید به معنای میل دادن فتحه به جانب کسره، الف و کسره به جانب یاء است.

اماله بر دو نوع است: ۱- اماله صغری، یعنی به مقدار اندکی فتحه متمایل به کسره گردد و یا الف و کسره به جانب یاء میل پیدا نماید. این نوع میل بسیار محدود است و علامت اولیه محفوظ می‌ماند، در این رابطه به بحث حکم تفخیم و ترقیق در الف توجه کنید.

۲- اماله کبری، در این نوع اماله حرکت قبل به کسره نزدیک می‌گردد، طبق قرائت عاصم اماله کبری فقط در کلمه «مجریها» جایز است^۱

اختلاس

اختلاس ضد اشباع و به معنای کم گذاشتن و در اصطلاح تجوید

^۱ - سوره هود، آیه ۴۱.

به معنای حذف یک سوم حرکت ضمه یا کسره می‌باشد. طبق قرائت عاصم اختلاس زمانی صورت می‌گیرد که حرکت حرفی به علتی حذف شده باشد. فایده اختلاس در این مورد این است که ضمن قرائت حرکت جدید، اشاره‌ای نیز به حرکت سابق می‌شود. مثلاً «تَأْمَنَّا»^۱ در واقع «تَأْمَنُنَّا» بوده‌است، نون اول ساکن شده و سپس ادغام گشته و چون ضمه نون اول حذف گردیده‌است به خاطر اشاره به ضمه محذوف، یک سوم حرکت نون دوم حذف و این نون با دو سوم حرکت قرائت می‌شود و به جای یک سوم حرکت حذف شده، ضمه حذف شده جانشین آن می‌شود و در واقع اشمام صورت می‌گیرد. (بوی ضمه به مشام می‌رسد).

تسهیل

تسهیل در اصطلاح تجوید یعنی روان نمودن تلفظ همزه. قرائت همزه به واسطه دوری مخرج آن سنگین است، برخی قراء، برای رفع صعوبت در تلفظ آن، همزه را تبدیل به یاء می‌نمایند و یا همزه را حذف می‌کنند و یا با همزه دیگر ادغام می‌کنند. مثلاً در «ءَأَعْجَمِيٌّ»^۲ همزه دوم بدون صفت نبر و تقریباً از جوف

^۱ - سوره یوسف، آیه ۱۱.

^۲ - سوره فصلت، آیه ۴۴.

تلفظ می‌شود و یا «ءَأْمَنَ» تبدیل به «آمن»^۱ می‌شود. و نیز «ءِئمان» تبدیل به «ایمان»^۲ می‌گردد.

^۱ - این کلمه در قرآن زیاد استعمال شده‌است و از جمله سوره بقره، آیه ۱۳.

^۲ - این کلمه در قرآن موارد زیادی دارد و از جمله سوره بقره، آیه ۱۰۸.

جدول صفات لازم حروف

همزه	جهر، شدت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، نبر.
باء	جهر، شدت، استفال، انفتاح، ادلاق، قلقله.
تاء	همس، شدت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون.
ثاء	همس، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، نفخ.
جیم	جهر، شدت، استفال، انفتاح، اصمات، قلقله.
حاء	همس، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، بحه.
خاء	همس، رخوت، استعلاء، انفتاح، اصمات، سکون، خروره.
دال	جهر، شدت، استفال، انفتاح، اصمات، قلقله.
ذال	جهر، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون.
راء	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، ادلاق، سکون، تکریر، انحراف.
زای	جهر، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، صغیر.
سین	همس، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، صغیر.
شین	همس، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، تفشی.
صاد	همس، رخوت، استعلاء، اطباق، اصمات، سکون، صغیر، استطاله.
ضاد	جهر، رخوت، استعلاء، اطباق، اصمات، سکون.
طا	جهر، شدت، استعلاء، اطباق، اصمات، قلقله.
ظا	جهر، رخوت، استعلاء، اطباق، اصمات، سکون.

عین	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، اصمات، سکون.
غین	جهر، رخوت، استعلاء، انفتاح، اصمات، سکون.
فا	همس، رخوت، استفال، انفتاح، اذلاق، سکون، نفخ.
قاف	جهر، شدت، استعلاء، انفتاح، اصمات، قلقله.
کاف	همس، شدت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون.
لام	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، اذلاق، سکون، انحراف.
میم	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، اذلاق، سکون، غنه.
نون	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، اذلاق، سکون، غنه.
واو	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، لین.
ها	همس، رخوت، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، خفا.
یاء	جهر، بینیه، استفال، انفتاح، اصمات، سکون، لین.

صفات عرضی

همان‌طور که در تقسیم‌بندی آغاز این بحث گذشت، صفات عرضی به آن دسته از صفات گفته می‌شود که عارض بر حرف و کلمه می‌شوند و البته علت عروض آنها، کیفیت قرار گرفتن حرف در کلمه و جمله می‌باشد.

تفخیم و ترقیق

تفخیم یا تغلیظ در لغت به معنای ضخیم و عظیم آمده‌است و در اصطلاح تجوید به معنای درشت و پر حجم تلفظ نمودن حرف است.
ترقیق ضد تفخیم و به معنای نازک و لطیف است و در اصطلاح به معنای نازک تلفظ نمودن حرف می‌باشد. این دو صفت متضاد، تحت شرایطی که خواهد آمد، مخصوص سه حرف «لام جلاله، ر، الف» می‌باشند.

حکم تغلیظ^۱ و ترفیق در لام جلاله

اصل در «لام» ترفیق است ولی بنا بر قرائت عاصم «لام جلاله» (حرف لام در لفظ الله) در دو صورت تغلیظ می‌شود.

۱- هر گاه قبل از «لام»، فتحه باشد.

مانند: **الله - کان الله - عند الله - من الله.**

۲- هر گاه قبل از «لام»، ضمه باشد.

مانند: **ید الله - علیه الله - وعدکم الله - رسول الله.**

در صورتیکه قبل از «لام» کسره باشد بنا بر اصل، ترفیق می‌شود.

مانند: **لله - بالله - یطع الله - بسم الله^۲**

حکم تفخیم و ترفیق در حرف «راء»

اصل در حرف «راء» تفخیم است و ترفیق آن به واسطه کسره ایست که قبل از آن با واسطه یا بدون واسطه آمده است.

به طور کلی می‌توان گفت هر جا قبل از حرف «راء» حرفی مفتوح یا مضموم باشد. حرف راء به تفخیم خود باقی می‌ماند و هر جا قبل از آن مکسور باشد، حرف «راء» ترفیق می‌شود و اینک تفصیل مطلب:

حرف راء در کلمه یا متحرک است و یا ساکن، اگر متحرک باشد از

^۱ - تغلیظ همان تفخیم است ولی به خاطر تقدیس نام مقدس جلاله به جای تفخیم، از تغلیظ استفاده می‌شود.

^۲ - تمامی مثالها از سوره فتح، سوره چهل و هشتم قرآن اخذ شده است.

- سه حالت زیر خارج نیست.
- ۱- حرکت آن فتحه است. در این صورت حرف «راء» تفخیم می‌شود.
مانند: رَجُل - رَّبِّهِمْ - نورا.
 - ۲- حرکت آن ضمه است. در این صورت نیز تفخیم می‌گردد.
مانند: لِسَاحِرٌ - تَذَكُّرُونَ - قُرُونٌ.
 - ۳- حرکت آن کسره است. در این صورت حرف راء ترقیق می‌شود.
مانند: مَنظَرِينَ - تَجْرِي - مَسْرِفِينَ.
- اگر حرف «راء» ساکن باشد یا حرف قبل از آن متحرک است و یا آنهم نیز ساکن می‌باشد. در صورتیکه «راء» ساکن باشد ولی حرف قبل از آن متحرک باشد از این حالات خارج نیست.
- ۱- «راء» ساکن و قبل از آن فتحه است، حرف راء تفخیم می‌شود.
مانند: مَرَجَعَكُمْ - يَرْجُونَ.
 - ۲- «راء» ساکن و قبل از آن ضمه است، حرف راء تفخیم می‌شود.
مانند: قُرْآن - فَاَنْظُرُوا.
 - ۳- «راء» ساکن و قبل از آن کسره ذاتی است و بعد از حرف «راء»، حروف مستفله باشد، حرف راء ترقیق می‌شود.
مانند: اَمْرٌ - فِرْعَوْن.

۴- «راء» ساکن و قبل از آن کسره ذاتی است و بعد از حرف «راء»، یکی از حروف مستعلیه باشد، تفخیم می‌شود.

مانند: فِرْقَةٌ - اِرْصَادًا.

۵- راء ساکن و قبل از آن کسره عرضی است تفخیم می‌شود.

مانند: اِرْتَقِبُوا.

در صورتیکه حرف «راء» ساکن بوده و ماقبل آن ساکن باشد از دو حال خارج نیست یا قبل از «راء» حروف مدی قرار گرفته و یا حروف دیگر واقع شده‌است.

اگر قبل از «راء» ساکن، حروف مدی قرار گرفته باشد، سه حالت دارد.

۱- قبل از «راء» ساکن، الف مدی باشد، راء تفخیم می‌شود.

مانند: النَّارُ - ابْصَارُ.

۲- قبل از «راء» ساکن، واو مدی باشد، راء تفخیم می‌شود.

مانند: صَدُورٌ - فَخُورٌ.

۳- قبل از «راء» ساکن یاء مدی باشد، راء ترقیق می‌شود.

مانند: نَذِيرٌ - بَصِيرٌ.

در صورتیکه قبل از «راء» ساکن، حروف غیر مدی ساکن واقع شده باشد (دو ساکن در کنار هم) بایستی به حرف قبل از آن توجه کرد، آن حرف از پنج حالت زیر خارج نیست:

۱- راء ساکن ماقبل ساکن (غیر از حرف یاء) ماقبل مفتوح است،

راء تفخيم می شود.

مانند: **الْبَحْرُ - الْأَمْرُ**.

۲- راء ساکن ماقبل ياء ساکن ماقبل مفتوح است، راء ترقيق می شود.

مانند: **غَيْرٌ - خَيْرٌ**.

۳- راء ساکن ماقبل ساکن ماقبل مضموم است راء تفخيم می شود.

مانند: **كُفْرٌ**.

۴- راء ساکن ماقبل حرف مستعليه ساکن ماقبل مكسور است، راء تفخيم می شود.

مانند: **مِصْرٌ**.

۵- راء ساکن ماقبل حرف مستفله ساکن ماقبل مكسور است، راء ترقيق می شود.

مانند: **ذِكْرٌ**.

حکم تفخيم و ترقيق در «الف»

اصل در «الف» ترقيق است. ولی اگر الف بعد از حروف مستعليه قرار گیرد به واسطه مناسبت با حروف استعلاء تفخيم می شود. مانند:

خاسرون، صاغرین، بضاعة، سلطان، ظالمون، الغافلین، قال.

تذکر: ۱- کسره ذاتی، کسره‌ای را گویند که علامت اصلی حرف بوده و قابل تغییر نباشد. اما کسره عرضی به کسره‌ای گویند که امکان

- تغییر دارد، مانند کسره همزه وصل. مثلاً در اِکْتَسَبَ، کسره همزه عارضی است و در درج کلام قرائت نمی‌شود.
- ۲- حرف راء ساکن ماقبل ساکن و یا حرف راء ساکن ماقبل حرف مدی، تنها در حالت وقف در آخر کلمه متصور است چون دو حرف ساکن در غیر این حالت در کنار هم قرار نمی‌گیرند.
- ۳- در راء ساکن ماقبل حرف مستعلیه ساکن ماقبل مکسور ترقیق هم جایز است ولی به خاطر رعایت حجم تلفظی حرف مستعلیه، تفخیم بهتر می‌باشد. مانند: مِصْرٌ.
- ۴- در راء ساکن ماقبل یاء ساکن ماقبل مفتوح، تفخیم هم جایز است. مانند: حَیْرٌ.
- ۵- در «راء» ساکن ماقبل مکسور که بعد از آن حرف مستعلیه باشد، در صورتی که حرف مستعلیه خود مکسوره باشد، ترقیق جایز است. مانند: فِرْقٌ.
- ۶- در راء ساکن ماقبل ساکن ماقبل مضموم در برخی از کلمات مانند: یُسْرٌ، ترقیق هم جایز است زیرا اصل و ریشه آن «یُسری» بوده و حرف راء مکسور بوده‌است.
- ۷- تمامی مثالهای تفخیم و ترقیق در حرف راء از سوره یونس، هود، یوسف و نیز تمامی مثالهای تفخیم و ترقیق در الف از سوره یوسف اخذ گردیده‌است.

نمودار تفخیم و ترقیق^۱

تغلیظ و ترقیق در «لام جلاله»

الله
قبل از لام فتحه، تغلیظ
قبل از لام ضمه، تغلیظ
قبل از لام کسره، ترقیق

تفخیم و ترقیق در راء

متحرک
راء مفتوح، تفخیم
راء مضموم، تفخیم
راء مکسور، ترقیق

راء
راء ساکن ماقبل مفتوح، تفخیم
راء ساکن ماقبل مضموم، تفخیم
راء ساکن ماقبل مکسور ذاتی، بعد از آن حرف مستفله، ترقیق
راء ساکن ماقبل مکسور ذاتی، بعد از آن مستعلیه، تفخیم (×)
راء ساکن ماقبل کسره عرضی، تفخیم
ساکن
راء ساکن ماقبل آن ساکن الف مدی تفخیم
راء ساکن که ماقبل آن ساکن، واو مدی، تفخیم
راء ساکن که ماقبل آن ساکن، یاء مدی باشد، ترقیق
راء ساکن ماقبل ساکن ماقبل مفتوح، تفخیم
راء ساکن ماقبل یاء ساکن ماقبل مفتوح، ترقیق (×)

^۱ - مواردی که با علامت × مشخص شده تفخیم و ترقیق هر دو جایز است ولی بهتر آنست که نمودار آمده است.

راء ساكن ماقبل ساكن ماقبل مضموم، تفخيم
راء ساكن ماقبل مستعليه ساكن ماقبل مكسور، تفخيم(×)
راء ساكن ماقبل مستفله ساكن ماقبل مكسور، ترفيق

تفخیم و ترقیق در الف

اگر قبل از الف حرف مستعلیه بیاید، الف تفخیم می‌شود

الف

اگر قبل از الف حرف مستفله بیاید، الف ترقیق می‌شود

نمودار موارد تفخیم و ترقیق به تفکیک

لام جلاله ماقبل مفتوح

لام جلاله ماقبل مضموم

راء متحرک مفتوح

راء متحرک مضموم

راء ساکن ماقبل مفتوح

راء ساکن ماقبل مضموم

راء ساکن ماقبل مکسور ذاتی مابعد حرف مستعلیه

موارد تغلیظ و تفخیم

راء ساکن ماقبل مکسور عرضی

راء ساکن ماقبل الف مدی

راء ساکن ماقبل واو مدی

راء ساکن ماقبل ساکن ماقبل مفتوح

راء ساکن ماقبل ساکن ماقبل مضموم

راء ساکن ماقبل حرف مستعلیه ساکن ماقبل مکسور

الف بعد از حروف مستعلیه

لام جلاله ماقبل مکسور

راء متحرک مکسور

راء ساکن ماقبل مکسور ذاتی مابعد حرف مستفله

موارد ترفیق

راء ساکن ماقبل یاء مدی

راء ساکن ماقبل یاء ساکن ماقبل مفتوح

راء ساکن ماقبل حرف مستفله ساکن ماقبل مکسور

الف بعد از حروف مستفله

ادغام

ادغام یعنی در هم نمودن و در اصطلاح تجوید یعنی حرفی را حذف و حرف مابعد آن را مشدد نمایند.

فایده ادغام

ادغام شکل ظاهری کلمه را زیبا می‌سازد و مانع اطاله کتابت می‌شود. علاوه‌اینکه قرائت را نیز راحت‌تر و ساده‌تر می‌نماید.

انواع ادغام

ادغام از جهات مختلف تقسیمات گوناگونی می‌پذیرد.

ادغام از جهت مراحل انجام به صغیر و کبیر تقسیم می‌گردد.

ادغام از نظر کیفیت و چگونگی به دو قسم تام و ناقص تقسیم می‌شود.

ادغام از نظر موارد آن به متمثلین، متجانسین، متقاربین، متباعدين، یرملون و شمسیه تقسیم می‌شود.

ادغام یرملونی به ادغام مع الغنه و بلاغنه تقسیم می‌گردد.

ادغام صغیر و کبیر

ادغام صغیر ادغامی است که حرف اول (مدغم) ساکن بوده و هنگام ادغام حذف گردد و حرف دوم (مدغم فیه) مشدد شود، مانند: مُحَمَّدٌ - مُحَمَّدٌ، قُلْ لَهُمْ - قُلْ لَهُمْ.

ادغام کبیر را ادغامی گویند که مدغم نیز مانند مدغم فیه متحرک باشد، در این حالت چون شرط انجام ادغام سکون مدغم است، بایستی آن را ابتدائاً ساکن نمود، سپس همانند ادغام صغیر عملیات ادغام را انجام داد، چنین ادغامی را ادغام کبیر گویند. مانند: دَابَّهٌ - دَابَّهٌ - دَابَّهٌ - ضَالِّينَ - ضَالِّينَ - ضَالِّينَ.

چند تذکر مهم :

۱- در ادغام کبیر بایستی دو حرف در یک کلمه قرار گرفته باشند، پس ادغام دو حرف از دو کلمه جدا از هم جایز نیست. مثلاً ادغام دو حرف «م.م» در «الرَّحِيمِ مَالِكٍ» صورت نمی پذیرد.

البته برخی قراء چون حمزه، ابو عمرو، ادغام کبیر را در دو کلمه از هم جدا را جایز می دانند.
۲- تمامی مواردی که ادغام کبیر جایز است در رسم الخط کنونی قرآن ادغام صورت گرفته و ثبت شده است. بنابراین بر طبق قرائت حفص از عاصم، قاری به هیچ وجه نمی تواند دو حرفی که حرف اول آنها ساکن نیست، ادغام کبیر نماید، انجام چنین ادغامی در قرائت جایز نبوده و موجب بطلان نماز است.

۳- اگر مدغم متحرک و مدغم فیه ساکن باشد به هیچ وجه هیچ نوع ادغامی انجام نمی‌گیرد.
۴- اگر مدغم از حروف مدی باشد ادغام جایز نمی‌باشد زیرا حروف مدی در واقع حرف

نیستند بلکه صدای حرف می‌باشند.

پس ادغام در موارد زیر جایز نیست.

فی یوسف، ابی یأت^۱.

۵- ادغام حروف لین جایز است. مانند: أَوْ وَزُنُوهِم - أَوْزُنُوهِم^۲،

أَوْوَا وَ نَصْرُوا - أَوْوَنَصْرُوا^۳.

ادغام تام و ناقص

ادغام تام به نوعی از ادغام گویند که حرف مدغم به طور کلی از بین برود و هنگام قرائت هیچ صفت و علامتی از آن باقی نمانده باشد.

ادغام ناقص به ادغامی گویند که شکل ظاهری حرف مدغم زایل شده ولی اثری از آن باقی مانده باشد.

همانطور که در بحث صفات گذشت، برخی از اوصاف، از اوصاف قوی شمرده می‌شوند مانند صفات استعلاء و اطباق، و

^۱ - سوره یوسف، آیه ۹۳.

^۲ - سوره مطفین، آیه ۳.

^۳ - سوره انفال، آیات ۷۲ و ۷۴.

برخی از صفات ضعیف می‌باشند.

اگر مدغم و مدغم فیه هر دو دارای صفات ضعیف باشند و یا مدغم ضعیف و مدغم فیه قوی باشد، مدغم به طور کلی از بین می‌رود و اثری از آن باقی نمی‌ماند. چنین ادغامی را ادغام تام گویند.

اما اگر مدغم، دارای صفت قوی و مدغم فیه ضعیف باشد، هنگام ادغام صفتی از اوصاف مدغم باقی می‌ماند، بصورتی که قاری هنگام قرائت گویا می‌خواهد حرف مدغم را قرائت کند ولی به صفت آن اکتفا نموده و از آن می‌گذرد و مدغم فیه را تلاوت می‌کند، چنین قسمی از ادغام را ادغام ناقص می‌گویند زیرا تمام مدغم حذف نشده و ادغام کامل صورت نپذیرفته‌است.

به این مثالها توجه کنید:

اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ - اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ^۱

«قاف» از حروف مستعلیه بوده و استعلاء صفت قوی شمرده می‌شود در حالی که «کاف» دارای صفتی ضعیف است، بنابراین در هنگام ادغام، استعلاء «قاف» باقی می‌ماند و بعد از حرف «لام» و قبل از «کاف»، حجم باقی مانده از «قاف» دهان را پر می‌کند. و نیز مانند: فَرَطْتُمْ - فَرَطْتُمْ^۲، بَسَطْت - بَسَطْت^۳. در این دو مثال

^۱ - سوره مرسلات، آیه ۲۰.

^۲ - سوره یوسف، آیه ۸۰.

^۳ - سوره مائده، آیه ۲۸.

نیز استعلا و اطباق «طاء» باقی می‌ماند.

انواع ادغام

با توجه به مخرج و صفت مدغم و مدغم‌فیه، ادغام به انواع مختلفی قابل تقسیم است.

ادغام متمثلین

دو حرف مثل هم چون «ل.ل» اگر در یک کلمه قرار گیرند، ادغام می‌شوند. این دو حرف در رسم الخط قرآن کریم به صورت یک حرف مشدد نوشته شده‌است. مانند: **اللّٰه - اِيَّاكَ - وَ لا الضَّالِّينَ.**

اگر دو حرف مماثل در دو کلمه قرار گرفته باشند، باز ادغام صورت می‌پذیرد ولی در رسم الخط قرآن به شیوه ادغام نگاشته نشده‌است، و قاری خود بایستی با ادغام قرائت کند مانند:

قَدْ دَخَلُوا - قَدْ خَلُوا^۱، قُلْ لَهُمْ - قُلْ لَهُمْ^۲.

بنابر قرائت حفص از عاصم، ادغام متمثلین در همه جا لازم است مگر اینکه مدغم حرف مدی باشد که در این صورت ادغام جایز نیست. مانند: **فی یوسف.**

^۱ - سوره مائده، آیه ۶۱.

^۲ - سوره نساء، آیه ۶۳.

ادغام متجانسین

دو حرف که مثل هم نیستند ولی در مخرج با هم اتحاد دارند متجانسین می‌گویند. دو حرف متجانس اگر در کنار هم قرار گیرند، خواه در یک یا دو کلمه باشند، ادغام می‌شوند. بنابر قرائت حفص از عاصم، ادغام متجانسین در موارد زیر جایز است.

- ۱- ادغام «دال» در «تاء» مانند: وَجَدْتُ - وَجَتٌ^۱
- ۲- ادغام «ذال» در «ظا» مانند: إِذْ ظَلَمْتُمْ - إِظْلَمْتُمْ^۲
- ۳- ادغام «تاء» در «دال» مانند: أَثْقَلْتُ دَعْوَالله - أَثْقَلَدَّعْوَالله^۳
- ۴- ادغام «باء» در «میم» مانند: اِرْكَبْ مَعَنَا - اِرْكَمَّعَنَا^۴
- ۵- ادغام «تاء» در «طاء» مانند: هَمَّتْ طَائِفَتَان - هَمَطَّائِفَتَان^۵
- ۶- ادغام «طاء» در «تاء» مانند: بَسَطْتَ - بَسَتَّ^۶
- ۷- ادغام «ثاء» در «ذال» مانند: يُلْهَثْ ذَلِك - يُلْهَذِّلِك^۷

^۱ - سوره نمل، آیه ۲۳.

^۲ - سوره زخرف، آیه ۳۹.

^۳ - سوره اعراف، آیه ۱۸۹.

^۴ - سوره هود، آیه ۴۲.

^۵ - سوره آل عمران، آیه ۱۲۲.

^۶ - سوره مائده، آیه ۲۸.

^۷ - سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

ادغام متقاربین

دو حرف که در مخرج و یا در صفت نزدیک هم باشند، متقاربین گویند. دو حرف متقارب در کنار هم چه در یک کلمه و چه در دو کلمه ادغام می‌گردند. معنای متقارب چنانچه ذکر کردیم وسیع و بسیاری از حروف را در بر می‌گیرد و بنابراین لازمه جواز چنین ادغامی، صحت ادغام در بسیاری از حروف است، ولی از آنجا که در برخی از موارد انجام چنین ادغامی، معنای کلمه را تغییر می‌دهد یا از فصاحت و بلاغت آن می‌کاهد، ادغام در این حروف طبق قرائت عاصم محدود گردیده و به موارد ذیل اکتفا می‌شود.

۱- ادغام «قاف» در «کاف» مانند: **نَخْلُكُمْ - نَخْلُكُمْ^۱، نَرْزُقُكُمْ، نَرْزُقُكُمْ^۲**

۲- ادغام «لام» در «راء» مانند: **قُلْ رَبِّ - قُرَّب^۳**

در سوره مطففین آیه ۱۴ آمده است: «**كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**» در این آیه شریفه بنابر قرائت عاصم حرف «لام» در «راء» به واسطه خروج از فصاحت ادغام نمی‌شود.

^۱ - سوره مرسلات، آیه ۲۰.

^۲ - سوره انعام، آیه ۱۵۱.

^۳ - سوره اسراء، آیه ۲۴.

- ۳- ادغام «لام» در حروف شمسی مانند: **أَلشَّمْسُ - أَشَّمْسُ**^۱
 ۴- ادغام «نون» در «لام» مانند: **مِنْ لَدُنْكَ - مِلْدُنْكَ**^۲
 ۵- ادغام «نون» در «ر» مانند: **مِنْ رَسُولٍ - مِرْسُولٍ**^۳

ادغام متباعدین

دو حرف که در مخرج و نیز در صفات نزدیک هم نباشند و از دو مخرج متباعد یا متفاوت تلفظ شوند، متباعدین گویند. بنابر قرائت حفص از عاصم ادغام متباعدین در قرآن جایز نمی‌باشد.

ادغام شمسیه

حروف عربی بر دو قسم تقسیم می‌شوند، قسمی را حروف شمسی و قسمی را حروف قمری می‌نامند.

حروف شمسی عبارتند از: **تاء - ثاء - دال - ذال - راء - زای - سین - شین - صاد - ضاد - طاء - ظاء - لام - نون.**
 حروف قمری عبارتند از: **همزه - باء - جیم - حاء - خاء - عین - غین - فا - قاف - کاف - میم - ها - واو - یاء.**

^۱ - سوره انعام، آیه ۷۸.

^۲ - سوره آل عمران، آیه ۳.

^۳ - سوره نساء آیه ۶۴ و موارد دیگر.

هر گاه لام به حروف شمسی برسد لام ادغام می‌گردد، این نوع از ادغام را ادغام شمسیه می‌نامند.

به مثالهای ذیل توجه فرمایید:

تاء - التالیات شین - الشمس.

ثاء - الثلثاء - الصّور.

دال - الدینضاد - الضّرر.

ذال - الذکرتاء - الطّرف.

راء - الرّحمنظاء - الظّل.

زای - الزّاجراتلام - اللّاعنون.

سین - السّماءنون - النّهار.

لازم به یاد آوری است به علت ادغام «لام» در حرف شمسی و مشدد شدن آن، هنگامی که «ال» شمسی در اول کلام قرار گیرد، تنها «الف» آن قرائت می‌شود و هنگامی که در وسط کلام واقع شود هر دو «ال» قرائت نمی‌گردند.

اما در «ال» قمری به واسطه عدم ادغام، قائده به شکل دیگر است، در این دسته از حروف اگر «ال» در اول کلام قرار گیرد هر دو «الف و لام» تلفظ می‌شوند و اگر در وسط واقع شود «الف» تلفظ نمی‌شود ولی «لام» تلفظ می‌گردد.

اگر «ال» قمری بر همزه وصل وارد شود و در ابتدای کلام باشد بر حسب قائده قرائت می‌گردد، مانند «الاسم» ولی اگر «ال» در وسط کلام باشد به این جهت که، اولاً همزه وصل در وسط کلام ساقط

می‌گردد، ثانیاً بعد از همزه وصل همیشه ساکن است بر این اساس دو حرف ساکن در کنار هم قرار می‌گیرند و تلفظ غیر ممکن می‌گردد، برای حل این مشکل «لام» قمری را کسره می‌دهند. مانند: بِئْسَ الْإِسْمُ - بِئْسَ لِسْمٌ^۱.

ادغام یرملون

یکی دیگر از موارد، ادغام یرملون است و آن زمانی است که آغاز کلمه بعد از «نون ساکنه» یا «تنوین» یکی از حروف «ی.ر.م.ل.و.ن» قرار گیرد، در این حالت «نون» و «تنوین» در کتابت نوشته می‌شوند ولی خوانده نشده و حرف یرملون مشدد قرائت می‌شود.

اقسام ادغام یرملون

اگر بعد از «ن» و «تنوین» حروف «ی.م.و.ن» قرار گیرد، ادغام توأم با غنه است. ولی اگر بعد از «ن» و «تنوین» حروف «ر.ل» قرار گرفته باشد، ادغام بدون غنه است. به این مثالها توجه کنید:

ادغام «ن» و «تنوین» در «ی»:

مَنْ يَرْزُقُكُمْ - مَيْرُزُقُكُمْ، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ - لِقَوْمِيَعْلَمُونَ.

ادغام «ن» و «تنوین» در «م»:

^۱ - سوره حجرات، آیه ۱۱.

وَ مَنْ مَعَهُ - وَ مَمَعَهُ، شَرَابٍ مِنْ - شَرَابِمْنٌ.
 ادغام «ن» و «تنوین» در «و»:
 مِنْ وَلِيٍّ - مَوَّلِيٍّ، فِي شَأْنٍ وَ مَا - فِي شَأْنَوْمَا.
 ادغام «ن» و «تنوین» در «ن»:
 مِنْ نَذِيرٍ - مَنذِيرٍ، شَيْءٍ نُكْرٍ - شَيْئِنُّكْرٍ.
 ادغام «ن» و «تنوین» در «ر»:
 مِنْ رَبِّهِ - مِرْبِهِ، لَرْتُوفٍ الرَّحِيمِ - لَرْتُوفِرَّحِيمِ.
 ادغام «ن» و «تنوین» در «ل»:
 مَنْ لَأ - مَلَأَ، يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٍ - يَوْمَئِذِلَّخَبِيرٍ.

چند نکته

به این نکات توجه کنید:

- ۱- توضیح غنه بزودی خواهد آمد.
- ۲- اگر «ن» و حرف یرملون در یک کلمه قرار گرفته باشند ادغام صورت نمی‌پذیرد مانند: صنوان، قنوان، دنیا، بنیان که به ترتیب در سوره‌های رعد ۴، انعام ۹۹، بقره ۸۵ و صف ۴ آمده‌اند.^۱ ۳- در رسم الخط قرآن کریم در برخی از موارد که بعد از کلمه «أَنَّ» یا «إِنَّ» حرف «لام» آمده باشد، به حالت ادغام شده، کتابت شده‌است. مانند: أَلَّنُّ

^۱ - صنوان دو بار، قنوان یک بار، دنیا حدود ۱۲۰ بار، بنیان و مثل آن هفت بار در قرآن آمده‌اند.

يَجْمَعُ عِظَامَهُ^۱

۴- در آیه «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ»^۲ هر چند «ن» ساکنه به حرف «راء» رسیده‌است، اما بنا بر قرائت عاصم به واسطه سکت ادغام صورت نمی‌پذیرد.

۵- در مصاحف جدید مواردی که ادغام یرملون صورت می‌پذیرد، اگر «ن» ساکنه در حرف یرملون ادغام گردد، سکون نون کتابت نشده‌است. مانند: «وَمَنْ يَعْمَلْ»^۳.

و اگر تنوین در حروف یرملون ادغام شود، علامت تنوین با فاصله از هم کتابت می‌شود
مانند: شَرَّاءٌ يَرَّةٌ^۴، رَاضِيَّةٌ وَ^۵، هَاوِيَّةٌ وَ^۶

۶- چون حروف مقطعه را بایستی با اسم هر حرف خوانند، در صورتی که آخر اسم، «ن» داشته باشد و به حروف یرملون برسد، قاعده ادغام جاری می‌شود مانند: طَسْمٌ^۷ - طاسین میم - طاسیمیم.

البته اگر «ن» در آخر حروف مقطعه به حرف یرملون که در کلمه

^۱ - سوره قیامت، آیه ۳.

^۲ - سوره قیامت، آیه ۲۷.

^۳ - سوره زلزله، آیه ۷.

^۴ - سوره زلزله، آیه ۸.

^۵ - سوره قارعه، آیه ۷.

^۶ - سوره قارعه، آیه ۱۰.

^۷ - سوره شعراء آیه ۱.

بعد واقع شده، برسد ادغام نمی‌گردد، پس در موارد زیر ادغام جایز نیست. یس والقرآن^۱،
«ن والقلم»^۲.

^۱ - سوره یس، آیه ۱.

^۲ - سوره قلم، آیه ۱.

اظهار

اظهار یعنی آشکار نمودن و در تجوید یعنی ظاهر شدن کامل حرف از مخرج خود.

موارد اظهار

اظهار از کنار هم قرار گرفتن «ن» ساکنه و تنوین و نیز «م» ساکنه با برخی از حروف الفبا صورت می‌گیرد، چه این ملاقات در یک کلمه باشد یا دو کلمه.

اظهار «ن» ساکنه و تنوین

اگر بعد از تنوین یا نون ساکنه یکی از حروف حلقی (همزه، ها، عین، حاء، غین، خاء) قرار گیرد چه در یک کلمه و یا دو کلمه قرار گرفته باشند، «ن» به صراحت و وضوح تمام، تلفظ می‌گردد.

اظهار نون ساکنه و تنوین نزد حروف حلق به واسطه زیبایی و شیوایی و سهولت قرائت است.

مثال :

نون ساکنه یا تنوین نزد همزه: مَنْ آمَنْ، عَمَلٍ إِلَّا.

نون ساکنه یا تنوین نزد ها: مِنْهُمْ، فَرِيقًا هَدَى.
نون ساکنه یا تنوین نزد عین: أَنْعَمْتَ، لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ.
نون ساکنه یا تنوین نزد حاء: تَنْجِتُونَ، عَزِيزٌ حَكِيمٌ.
نون ساکنه یا تنوین نزد غین: مِنْ غَسَلَيْنِ، قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ.
نون ساکنه یا تنوین نزد خاء: فَإِنْ خِفْتُمْ، يَوْمئِذٍ خَاشِعَةٌ.
اظهار «م» ساکنه

اگر بعد از میم ساکنه، یکی از حروف الفبا باستثنای «م» و «ب» قرار گیرد، حرف میم ساکنه اظهار می‌گردد.

مانند: لَهُمْ فِيهَا، مَعَكُمْ رَقِيبٌ، مَا أَنهَيْكُمْ عَنْهُ.

اخفاء

اخفاء یعنی مخفی نمودن و در اصطلاح یعنی پنهان داشتن مخرج اصلی حرف و سوق اکثر هوا به سوی بینی.

تحقق صفت اخفاء مشروط به این است که زبان به مخرج «ن» یا «م» نزدیک شود و بدون اینکه مخرج آنها آشکار گردد به اندازه دو حرکت، صدا به بینی منتقل شود. هنگامی که صدا از بینی خارج می‌شود فاصله دو لب بایستی بسیار کم گردد. و بیشتر از ضخامت یک برگ کاغذ نباشد، در این حالت اکثریت صوت از بینی و مقدار قلیلی از فاصله دو لب خارج می‌گردد.

ذکر این نکته لازم است که اخفاء همانند اظهار، در کلمه واحده هم صورت می‌گیرد چنانچه در برخی از مثالهای زیر نون ساکنه و حرف بعد در یک کلمه واقع شده‌اند.

موارد اخفاء

اخفا از کنار هم قرار گرفتن «ن» ساکنه و تنوین و نیز «م» ساکنه با برخی از حروف الفبا صورت می‌گیرد، چه این ملاقات در یک کلمه

باشد یا دو کلمه.

اخفا «ن» ساکنه و تنوین

- ۱- هرگاه بعد از «ن» یا «تنوین» یکی از حروف الفبا باستثنای «حروف حلق و حروف یرملون» و حرف «ب» واقع شود، نون ساکنه یا تنوین اخفاء می گردند. (این حروف را اصطلاحاً «مابقی» می گویند و ۱۵ حرف می باشند).
- ن ساکنه یا تنوین + تاء مانند: **كُنْتُمْ، جَنَاتٍ تَجْرِي.**
- ن ساکنه یا تنوین + ثاء مانند: **مَنْثُورًا، اَزْوَاجًا ثَلَاثَةً.**
- ن ساکنه یا تنوین + جیم مانند: **مَنْ جَاءَ، لِكُلِّ جَعَلْنَا.**
- ن ساکنه یا تنوین + دال مانند: **عِنْدَكُمْ، قِنْوَانٌ دَانِيَةً.**
- ن ساکنه یا تنوین + ذال مانند: **لِيُنذِرَ، ظِلٌّ ذِي ثَلَاثٍ.**
- ن ساکنه یا تنوین + زای مانند: **أَنْزَلَ، نَفْسًا زَكِيَّةً.**
- ن ساکنه یا تنوین + سین مانند: **نُنْسِيهَا، رَجُلًا سَمِيْعًا.**
- ن ساکنه یا تنوین + شین مانند: **أَنْشَأَلَكُمْ، عَفُورٌ شَكُورٌ.**
- ن ساکنه یا تنوین + صاد مانند: **يُنْصِرُكُمْ، رِيحًا صَرُصْرًا.**
- ن ساکنه یا تنوین + ضاد مانند: **مِنْ ضَعْفٍ، عَذَابًا ضِعْفًا.**
- ن ساکنه یا تنوین + طاء مانند: **يَنْطِقُونَ، صَعِيدًا طَيِّبًا.**
- ن ساکنه یا تنوین + ظا مانند: **فَانظُرُوا، ضِلَالًا ظَلِيلًا.**
- ن ساکنه یا تنوین + فا مانند: **يُنْفِقُ، خَالِدًا فِيهَا.**
- ن ساکنه یا تنوین + قاف مانند: **يَنْقَلِبُ، سَمِيْعٌ قَرِيبٌ.**

ن ساکنه یا تنوین + کاف مانند: **مِنْكُمْ، مَوْلَا كَرِيْمًا.**
اگر «ن» در حروف مقطعه به حروف مابقی برسد، قاعده اخفاء جاری می‌گردد: **طس – طاسینُ تلک، حمعسق – حا میمُ عینُ سینُ قاف.**
اخفا «م» ساکنه
هر گاه بعد از حرف «میم» ساکنه، حرف «ب» قرار گیرد میم ساکنه اخفاء می‌گردد. مانند:
همُ بارزون، کلبهمُ باسط.

اقلاب^۱

اقلاب یعنی دگرگون نمودن و در اصطلاح یعنی تبدیل حرف «ن» ساکنه و «تنوین» به حرف «م» ساکنه.

اقلاب تنها زمانی صورت می‌گیرد که بعد از تنوین یا نون ساکنه حرف «ب» واقع شده باشد، اقلاب در کلمه واحده هم صورت می‌گیرد بنابراین مانند ادغام یرملون مشروط بر این نیست که در دو کلمه باشند.

ن ساکنه + ب : من بعد - مم بعد، لجنبه - لجمبه.

تنوین + ب : الیم بما - الیمم بما، شهیدا بیننا - شهیدم بیننا.

اگر بعد از «ن» و تنوین، همزه وصل قرار گیرد، بدان جهت که همزه وصل در وسط کلام ساقط می‌شود، و موجب می‌گردد دو ساکن (ن و حرف ساکن بعد از همزه) در کنار هم قرار گیرند، «ن» ساکنه یا «تنوین» مکسور یا مفتوح می‌شود و از حالت سکون خارج خواهد شد. در رسم الخط قرآن کریم، اگر نون ساکنه به همزه وصل رسیده

^۱ - اقلاب را ابدال نیز می‌گویند.

باشد کسره یا فتحه «نون ساکنه» ثبت شده‌است. مانند: أَنْ أَقْتُلُوا - أَنْ قُتِلُوا.
ولی اگر تنوین به آن (همزه وصل) رسیده باشد، قراء خود بایستی نون ساکنه آخر تنوین را
کسره دهند. البته در برخی مصاحف به عنوان یاد آوری نون مکسوره کوچکی نوشته
شده‌است، مانند دو آیه اول سوره توحید که چنین قرائت می‌شود: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ
الصَّمَدُ^۱

^۱ - برای اظهار، اخفاء، اقلاب در قرآن کریم مثالهای بسیاری می‌توان یافت.

غنه

همانطوری که در مبحث صفات لازم گذشت، غنه صوتی است که از بینی خارج می‌گردد. در تلفظ برخی از حروف، قسمت اندکی از صوت از فاصله بسیار کم دو لب و بخش عمده صوت از بینی خارج می‌گردد، این حالت در تلفظ حرف را «غنه» می‌گویند. هنگام غنه، بایستی دو لب را بسیار به هم نزدیک نمود تا صدا به سوی خیشوم منحرف گردد، و صدای غنه ظاهر شود. زمان خروج صوت از خیشوم نیز می‌بایست به اندازه زمان لازم برای اداء دو حرف معمولی، امتداد داده شود تا صفت غنه به راحتی آشکار گردد. موارد غنه عبارتند از:

- ۱- «ن» و «م» در هر جا باشند و هر علامتی داشته باشند.
- ۲- «ن» مشدد مانند: **إِنْ- مِّنَّ**.
- ۳- «م» مشدد مانند: **تُمْ- مِمَّ**.
- ۴- ادغام «ن» ساکنه و تنوین در حروف «یمون». مانند: **مَنْ يَفْعَلُ، مَنْ مَاتَ، مِنْ وَلِيٍّ، إِنْ نَفَعَتْ**.

- ۵- موارد اخفاء «ن» ساکنه و تنوین در حروف مابقی. مانند: **كُنْتُمْ**.
- ۶- تمام موارد اخفاء «م» ساکنه نزد حرف «ب» مانند: **يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ**.

مدّ و قصر

مدّ به معنای بسط دادن است و در اصطلاح به معنای کشش صوت بیش از میزان معمولی آن می‌باشد.

قصر به معنای کوتاه کردن است و در اصطلاح یعنی کشش صوت به میزان معمولی. ساختار مد را تنها حروف مدی تشکیل می‌دهد و چنین مدی که تنها حروف مدی داشته باشد، مد ذاتی می‌گویند. ولی گاهی اسباب مد بر حروف مد عارض می‌گردد که آنرا مد عارضی می‌نامند.

حروف مدی عبارتند از:

الف، ماقبل مفتوح

واو، ماقبل مضموم

یاء، ماقبل مکسور

اسباب مد بر دو قسمند: اسباب لفظی مد و سبب معنوی مد.

اسباب لفظی بر دو قسمند: همزه بعد از حرف مدی و سکون بعد از حرف مدی.

حرف مشدد مشتمل بر دو حرف ساکن و متحرک است لذا

تشدید هم به اعتبار اینکه حرف اول آن ساکن است، سبب مد نامیده می‌شود. مد معنوی: گاهی به جهت تأکید و مبالغه در حرف یا کلمه‌ای آنرا امتداد می‌دهند. عامل مد در این گونه موارد معنوی است نه لفظی. مانند: لا ریب فیہ^۱ زمانی که عدم تردید در قرآن را تأکید نماید.

مد ذاتی و میزان کشش آن

همانطوری که بیان شد مد ذاتی آن است که فقط حروف مدی داشته باشد، مانند: **قال، تَقُولُوا، قیل.** میزان کشش در مد ذاتی دو حرکت است.

اقسام مد عارضی لفظی و میزان کشش آنها

مد عارضی لفظی بر اقسامی است که عبارتند از:

۱- **مد متصل:** اگر بعد از حرف مدی، در همان کلمه، همزه واقع شود آن را مد متصل می‌نامند. میزان کشش در مد متصل بیشتر از چهار و کمتر از هفت حرکت است. مانند: جاء، شاء.

۲- **مد منفصل:** اگر حرف مد در آخر کلمه و همزه در ابتدای کلمه بعد باشد آن را مد منفصل می‌نامند. میزان کشش در مد منفصل چهار

^۱ - سوره بقره، آیه ۲.

تا پنج حرکت است. مانند: **يَا أَيُّهَا، مَا أَدْرِيكَ.**

۳- مد لازم: اگر بعد از حرف مد، «سکون لازمی» بیاید آن را به اعتبار سکون لازم، مد لازم می‌نامند. میزان کشش (در مد لازم) چهار تا هفت حرکت است. مانند: **تُحَاضُّونَ.**

۴- مد عارضی: اگر بعد از حرف مد سکون عرضی بیاید آن را به اعتبار سکون عرضی، مد عارضی می‌گویند و میزان کشش در آن از دو تا هفت حرکت است. مانند: **الْمِسْكِينُ - آلَاوتَادُ.**

در عبارت «**وَلَا الضَّالِّينَ**» دو مد متصل آمده‌است، مد اول لازم و مد دوم عارضی است.

مد لین

همانطوری که در مبحث صفات گفتیم، دو حرف «واو» و «یاء» ساکن در صورتی که قبل از آنها حرکت فتحه باشد، صفت لین دارند و بنابراین به خاطر ظاهر شدن فتحه ماقبل بایستی با مقداری کشش قرائت شوند.

میزان مد در حروف لین

حروف لین از چهار حالت ذیل خارج نیستند.

۱- بعد از حرف لین، همزه در وسط همان کلمه واقع شده‌است.

مانند:

سَوَّءَةً أَخِيهِ^۱، لَا تَيْأَسُوا^۲.

در این صورت حرف لاین به قصر خوانده می‌شود.

۲- بعد از حرف لاین، همزه در آخر همان کلمه واقع شود. مانند: سَوَّءٌ^۳، شَيْءٌ^۴.

در این حالت اگر بر همزه وقف نشود، باید به قصر قرائت نمود و مد جایز نیست ولی اگر وقف شود مد طول یا متوسط جایز است.

۳- بعد از حرف لاین سکون ذاتی قرار گیرد، مانند «عین» در «کَهِيعَص»^۵، میزان کشش در این قسم، طول یا متوسط است. این حالت تنها در حروف مقطعه امکان دارد زیرا حرف لاین ساکن می‌باشد و سکون ذاتی بعد از آن موجب التقاء ساکنین (وجود دو ساکن اصلی در کنار هم) می‌شود که امکان ندارد.

۴- بعد از حرف لاین سکون عارضی قرار می‌گیرد. مانند: يَوْمٌ^۶، بَيْتٌ^۷، در این نوع نیز میزان کشش طول یا متوسط است.

^۱ - سوره مائده، آیه ۳۱.

^۲ - سوره یوسف، آیه ۸۷.

^۳ - سوره مریم، آیه ۲۸.

^۴ - سوره بقره، آیه ۲۰ و موارد متعدد دیگر.

^۵ - سوره مریم، آیه ۱.

^۶ - موارد متعدد.

^۷ - سوره بقره، آیه ۱۲۵ و موارد متعدد دیگر.

سکون

سکون بعد از حروف مدی بر دو قسم است سکون لازم و سکون عرضی.

سکون لازم

سکون لازم به سکونی گویند که جزء ذات کلمه است و منشأ حصول آن ادغام می‌باشد. سکون لازم بر دو قسم است که عبارتند: از لازم مدغم و لازم مظهر. لازم مدغم سکون لازم در وسط کلمه تنها در حالت ادغام متصور است. این نوع سکون را لازم مدغم می‌نامند. مانند: دَائِبَةٌ که در واقع دَائِبَةٌ بوده و ادغام صورت گرفته‌است. لازم مظهر سکون در حروف مقطعه که با اسم خاص هر حرف تلفظ می‌شوند، لازم مظهر یعنی ظاهر شده می‌نامند. در حروف مقطعه، هر حرف یک کلمه مستقل است و سکون در آخر آن قرار گرفته‌است. مثلاً «جمعسق» هنگام قرائت پنج کلمه مستقل «حاء، میم، عین، سین و قاف» می‌باشد.

سکون عرضی

سکون عرضی به سکونی می‌گویند که بوسیله وقف عارض بر کلمه شده باشد مانند: قالَ که در هنگام وقف قالُ می‌شود.

چند تذکر:

- ۱- میزان کشش در تمام موارد بهتر است از پنج حرکت تجاوز نکند.
- ۲- میزان مد، با «الف» یا «حرکت»، سنجیده می‌شود (زمانی که حرف الف تلفظ می‌گردد)، بنابراین قاری تحقیق خوان چون زمان قرائت هر حرف وی بیشتر است، زمان کشش بیشتر خواهد شد و کسی که به روش تحدیر قرائت می‌کند بایستی زمان تلفظ هر حرف را طبق روش خود بسنجد.
- ۳- میزان کشش را با عبارات قصر یعنی دو حرکت، طول یعنی پنج تا هفت حرکت و متوسط (بین آن دو) می‌سنجند.
- ۴- سبب مد در مد متصل و منفصل همزه، ودر مد لازم و عارضی سکون است.

سکت

سکت یعنی قطع صوت در خلال قرائت و ادامه قرائت بدون تجدید نفس. در سکت لازم است قاری لحظه‌ای مکث کند سپس با همان نفس سابق، قرائت را ادامه دهد. بنابر قرائت حفص از عاصم، تنها چهار مورد در قرآن کریم رعایت سکت لازم است که بدان اشاره می‌شود.

۱- «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۖ قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا...»^۱

سپاس خاص خدایی است که بر بنده‌اش کتاب را نازل نموده و در آن هیچگونه کجی قرار نداد، کتابیست استوار تا بدکاران را از شدت عذاب بترساند و مؤمنین را بشارت دهد... بعد از کلمه «عوجا» سکت لازم است، چرا که «عِوَجٌ» و «قَيِّمٌ» دو صفت متضاد می‌باشند، عوج به معنای کج و قییم به معنای راست است، در آیات فوق صفت عوج از قرآن کریم نفی گردیده‌است و متصل شدن قییم به آن موجب می‌شود که به ظاهر، این صفت هم نفی

^۱ - سوره کهف، آیات ۱ و ۲.

گردد، مخصوصاً اینکه اعراب هر دو صفت یکی است و منصوب است. بنابراین بعد از کلمه «عوجا» سکت می‌شود، تا از حیث معنا، عبارت گذشته از آینده بریده شده باشد و ضد «لم يجعل» یعنی «جعل» برای قیما اثبات گردد. بدیهی است در اینجا وقف، این معنای لطیف را نمی‌تواند افاده نماید زیرا در صورت وقف، «قیما، بریده از عامل خود (يجعل) می‌شود.

۲- «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا س هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»^۱
می‌گویند وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت، این همان وعده خداوند است و رسولان او همه راست گفتند.

در این آیه بعد از کلمه **مرقدنا** سکت لازم است زیرا اگر جمله **هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون** دنباله کلام منکران معاد باشد یعنی به این وسیله اعتراف به حقانیت وعده‌های الهی می‌نمایند و سخنان گذشته پیامبران را تصدیق می‌کنند، در این صورت چون این شیوه سخن با جمله قبل تفاوت دارد و جمله سابق «قالوا یا ویلنا» حاوی نوعی تعجب بود برخلاف این جمله که اعتراف به صحت شنیده‌های گذشته است، لازم است سکت شود تا مقداری از این تفاوت واضح شود.

^۱ - سوره یس، آیه ۵۲.

و البته اگر جمله فوق «هذا ما وعد الرحمن» از آیه شریفه، سخن فرشتگان یا مؤمنان باشد، بواسطه جدا شدن از کلام منکران، سکت ضروری تر بنظر می‌رسد.

۳- «وَقِيلَ مَنْ سَاقٍ»^۱

و گفته شود آیا کسی هست که این بیمار را از مرگ نجات دهد» یا «آیا کسی هست که او را قبض روح کند. بعد از کلمه «من» سکت لازم است. چون در صورت عدم سکت قائده ادغام یرملون جاری می‌شود و ادغام معنای عبارت را تغییر می‌دهد.

علاوه اینکه هیچ نوع وقفی در اینجا جایز نمی‌باشد و به عبارت دیگر وقف در اینجا قبیح است. زیرا «من» از حیث ادبی مبتداء است و مبتداء بدون خبر افاده معنای کافی نمی‌کند.

۴- «كَلَّا بَلْ سَ رَانَ عَلَي قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۲

چنین نیست که منکران معاد می‌پندارند بلکه اعمال آنها چون زنگاری بر قلبشان نشست است. بعد از کلمه «بل» سکت لازم است زیرا ادغام دو حرف «ل» و «ر» در این مورد خاص، معنای عبارت را تغییر می‌دهد و از وقف نیز معنایی افاده نمی‌شود علاوه اینکه وقف در اینجا قبیح می‌باشد.

^۱ - سوره قیامت، آیه ۲۷.

^۲ - سوره مطففین، آیه ۱۴.

در پایان این بحث لازم به توضیح است که موارد سکت در قرآن با علامت «س» معین شده‌است.

وقف

وقف در اصطلاح تجوید یعنی سکوت قاری در انتهای کلمه‌ای و تجدید نفس برای ادامه قرائت.

وقف در مقابل قطع است. در قطع، قاری قرائت را تعطیل می‌کند ولی در وقف، تصمیم بر ادامه قرائت با نفس جدید دارد.^۱

فائده وقف

بر وقف دو اثر مهم مترتب می‌شود. اول آنکه قرائت برخی آیات با یک نفس در برخی از شیوه‌های قرائت ممکن نیست. وقف، این امکان را به قاری می‌دهد که با تجدید نفس و طمأنینه حاصل از آن، قرائت را ادامه دهد.

دوم اینکه وقف موجب تمیز بین جملات می‌شود، بطوری که رعایت نمودن آن معنای جمله را فاسد می‌کند همانطوریکه وقف نابجا ممکن است چنین اثری داشته باشد.

^۱ - مراد از تقابل، تقابل دقیق منطقی نیست، بلکه تقابل اصطلاحی مورد نظر است، زیرا در واقع، وقف در مقابل وصل قرار می‌گیرد.

انواع وقف

وقف بر دو قسم است. وقف اضطراری، وقف اختیاری.

وقف اضطراری آن است که قاری بواسطه کمبود نفس مجبور به وقف گردد. وقف اضطراری محل خاص ندارد و در هر جائی از کلمات آیات می‌تواند صورت گیرد.

البته اگر محل وقف از موارد لزوم یا رجحان یا جواز وقف باشد، قاری بعد از تجدید نفس می‌تواند قرائت را از کلمه بعد ادامه دهد، ولی اگر محل وقف از موارد غیر جایز یا مرجوح باشد، بعد از تجدید نفس قاری بایستی به نزدیکترین محلی که موجب تکمیل معنا می‌شود برگردد و از آنجا قرائت را ادامه دهد.

وقف اختیاری آن است که قاری با اختیار و صلاحدید خود محل خاصی را برای توقف انتخاب کند.

جائی که قاری برای وقف اختیار می‌کند بایستی استعداد وقف اختیاری را داشته باشد. بنابراین در مواردی که وقف جایز نیست و یا توقف مرجوح می‌باشد (رجحان ندارد)، وقف اختیاری صحیح نمی‌باشد.

محل وقف

محلی که وقف در آن صورت می‌گیرد از حالات زیر خارج نیست.

۱- وقف لازم و آن جائیست که کلام از نظر لفظ و معنا تام و تمام

می‌باشد و ارتباطی به عبارات بعد نداشته باشد مانند وقف بر عالمین در آیه «الحمد لله رب العالمین»^۱ این آیه از نظر لفظ و معنا، کامل بوده و ارتباط لفظی و معنوی به آیه بعد ندارد. این نوع وقف را در اصطلاح وقف تام نیز می‌گویند. لازم است قاری بعد از تجدید نفس قرائت را از کلمات بعد ادامه دهد.

۲- وقف جایز این نوع وقف در جائی است که کلام از نظر لفظ تمام باشد ولی معنای آن ارتباطی به مابعد دارد، مانند «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۲. در این آیه شریفه، جمله اول از نظر لفظ تمام است و ارتباط لفظی به بعد ندارد. ولی از نظر معنایی ارتباط نیست و در خواست پذیرش اعمال در کلام اول از خداوند متعال به واسطه سمیع و علیم بودن وی می‌باشد.

و نیز مانند: «وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ»^۳.

آیه می‌فرماید: اگر بخواهیم چشمان اهل دوزخ را محو کنیم، برای عبور می‌خواهند بر هم پیش گیرند... این جمله تا اینجا از نظر لفظ تمام است ولی معنای آن کافی نیست، زیرا پیشی گرفتن بدون ابزار امکان ندارد، لذا در جمله بعد به

^۱ - سوره حمد، آیه ۲.

^۲ - سوره بقره، آیه ۱۲۷.

^۳ - سوره یس، آیه ۶۶.

ابزار پیشی گرفتن اشاره شده و می‌فرماید: آنها چگونه می‌توانند ببینند این نوع وقف را در اصطلاح وقف کافی می‌گویند، در این نوع وقف قاری می‌تواند بعد از تجدید نفس قرائت را از کلمات بعد ادامه دهد.

۳- وقف مرجوح این نوع وقف در جایی است که کلام از نظر معنا تمام باشد ولی از نظر لفظ ارتباطی با کلمات بعد داشته باشد. وقف میان دو جمله‌ای که بوسیله حروف عطف «و، و، فاء، ثُمَّ» به هم عطف شده باشد و یا وقف بین موصوف و صفت، بدل و مبدل منه و... از این نوع شمرده می‌شود. مانند:

«وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»^۱

در پیش روی آنها سدی قرار دادیم و در پشت سرشان سدی و چشمانشان را پوشاندیم، آنها چیزی نمی‌بینند. در این آیه سه وقف مرجوح وجود دارد، به عبارت دیگر این آیه، از نظر معنی سه جمله جدا از هم است ولی از نظر لفظی به وسیله عطف، یک جمله محسوب می‌شود. این نوع وقف را در اصطلاح وقف حسن می‌گویند، بهتر است قاری در این نوع وقف بعد از تجدید نفس به آغاز نزدیکترین جمله باز گردد.

۴- وقف قبیح این نوع وقف در جاییست که کلام از نظر لفظ و معنا

^۱ - سوره یس، آیه ۹.

به بعد مربوط باشد، توقف میان مبتداء و خبر، حروف و معمول آنها، شرط و جزاء، موصول و صله و... از موارد این نوع وقف است.^۱ مانند:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى...»^۲

همانا ما مردگان را زنده می‌کنیم.

وقف بر **نحن** و یا **نحی** در اصطلاح وقف قبیح می‌گویند. وقف قبیح جز در حالت اضطرار جایز نیست و قاری بعد از تجدید نفس باید به آغاز جمله قبل مراجعت کند.

۵- وقف کفران اگر وقف خلل و نقص عمده‌ای در معنا ایجاد کند، مثلاً وقف موجب سلب صفت ثبوتی از خداوند یا ثبوت صفت سلبی بر خداوند گردد و یا موجب ایجاد نقص در اصول اعتقادی و ضروریات دین شود، جایز نمی‌باشد، این نوع وقف را وقف کفران یا وقف اقبیح (قبیح‌تر) می‌نامند.

مانند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا»^۳.

خداوند راباکی نیست که مثال زند.

^۱ - برخی وقف بین بدل و مبدل منه را از انواع وقف قبیح شمرده‌اند و این صحیح نیست زیرا در بدل و مبدل منه، جمله مبدل از نظر معنا تمام است و احتیاجی به جمله بدل ندارد و این جمله بدل است که احتیاج به مبدل منه دارد.

^۲ - سوره یس، آیه ۱۲.

^۳ - سوره بقره، آیه ۲۶.

در این آیه وقف بر لا یستحیی موجب سلب صفت حیاء از خداوند می‌گردد که اقبیح می‌باشد.

و یا مانند:

«لَقَدْ كَفَرَالَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...»^۱

کافر شدند کسانی که گفتند خداوند، سوم از سه کس است.

وقف بر **قالوا** در این آیه موجب می‌گردد تثلیث (سه گانه بودن خداوند) اثبات شود، و این اقبیح است.

۶- **وقف غفران** روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که می‌فرمایند:

«إِنَّ مَنْ ضَمِنَ لِي أَنْ يَقِفَ عَلَيَّ عَشْرَةَ مَوَاضِعَ ضَمِنْتُ لَهُ الْجَنَّةَ»^۲

کسی که ضمانت کند که در ده موضع وقف کند، من بهشت را برای او تضمین می‌کنم.

هر چند در سند و دلالت این روایت مشکلاتی وجود دارد ولی از باب تسامح در ادله سنن که با صرف نظر از دقت‌های مخصوص در قاعده، شامل این روایت نیز می‌شود، و نیز از باب اخذ به ظاهر خبر، این روایت فی‌الجمله دلالت بر مطلوبیت وقف در ده موضع از قرآن دارد. این مواضع دهگانه عبارتند از:

۱- سوره مائده آیه ۵۱ «...أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ...».

۲- سوره انعام آیه ۳۶ «...الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى...».

^۱ - سوره مائده، آیه ۷۳.

^۲ - جواهر الکلام، ج ۹، ص ۳۹۵.

۳- سوره سجده آیه ۱۸ «...كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوْنَ».

۴- سوره سجده آیه ۱۸ «...لَا يَسْتَوْنَ فِي آخِر آيَةٍ».

۵- سوره یس آیه ۱۲ «...مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلٌّ...».

۶- سوره یس آیه ۳۰ «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ...».

۷- سوره یس آیه ۵۲ «... مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ».

۸- سوره یس آیه ۶۱ «وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ الْمُسْتَقِيمُ».

۹- سوره یس آیه ۸۱ «...يَخْلُقُ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ».

۱۰- سوره ملک آیه ۱۹ «...صَافَاتٍ وَيَقْبِضُنَّ مَا يُمَسِّكُنَّ...».

۷- وقف مُنْزَلُ گفته شده حضرت جبرئیل امین در هنگام القاء قرآن بر پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله در مواردی خاص وقف نموده است. این موارد را وقف منزل یعنی وقف حین نزول یا وقف جبرئیل می نامند.

تجوید سرالبیان هشت مورد از این نوع وقف رابه عنوان مشهورترین موارد ذکر نموده است که عبارتند از:

۱- سوره بقره آیه ۱۲۰، وقف بر واژه «نصیر».

۲- سوره بقره آیه ۲۷۴، وقف بر واژه «يَحْزَنُونَ».

۳- سوره آل عمران آیه ۷، وقف بر واژه «اولواالباب».

۴- سوره آل عمران آیه ۹۵، وقف بر واژه «صدق الله».

۵- سوره انعام آیه ۳۶، وقف بر واژه «يُرْجَعُونَ».

۶- سوره انعام آیه ۱۲۴، وقف بر واژه «رسالته».

۷- سوره اعراف آیه ۱۸۷، وقف بر واژه «الا هو».

- ۸- سوره یس آیه ۵۱، وقف بر واژه «يُنْسِلُونَ».
- ۸- وقف نبی نیز همین کتاب نه مورد وقف از مواردی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنها وقف می فرموده به عنوان وقف نبی ذکر نموده است که عبارتند از:
 - ۱- سوره بقره آیه ۱۴۸، وقف بر واژه «الْخَيْرَات».
 - ۲- سوره بقره آیه ۱۹۷، وقف بر واژه «يَعْلَمُهُ اللَّهُ».
 - ۳- سوره آل عمران آیه ۷، وقف بر واژه «تَأْوِيلَهُ».
 - ۴- سوره یونس آیه ۲، وقف بر واژه «النَّاس».
 - ۵- سوره یونس آیه ۵۲، وقف بر واژه «الْخُلْد».
 - ۶- سوره نحل آیه ۴، وقف بر واژه «مَبِين».
 - ۷- سوره قدر آیه ۲، وقف بر واژه «الْقَدْر».
 - ۸- سوره قدر آیه ۴، وقف بر واژه «سَلَام».
 - ۹- سوره نصر آیه ۳، وقف بر واژه «وَأَسْتَغْفِرُهُ».
- ۹- وقف معانقه دو وقف در کنار هم اگر به صورتی باشند که هر دو کلام صلاحیت توقف داشته باشند، ولی اگر بر یکی وقف شد بهتر باشد که دیگری به وصل خوانده شود و به عکس، آن دو را وقف معانقه یا وقف مراقبه گویند. معانقه در اصطلاح یعنی دو وقف در کنار هم و آن را مراقبه نیز نامند تا در آن دقت شود که هر دو به صورت وصل یا هر دو به صورت وقف قرائت نشود، بلکه در یکی وقف و در دیگری وصل صورت گیرد.

از موارد این نوع وقف می‌توان به دو نمونه ذیل اشاره کرد:

«ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۱

«أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^۲.

این نوع وقف را در مصاحف با سه نقطه () معین می‌نمایند.

شیوه‌های وقف

وقف را می‌توان به صورتهای ذیل انجام داد.

۱- **وقف اسکان** یعنی ساکن نمودن حرف آخر کلمه. این نوع وقف در مواردی صورت می‌گیرد که حرف آخر کلمه فتحه، کسره، ضمه، تنوین رفع، تنوین جر، داشته باشد. مانند:

أَلْحَكِيمُ - الْحَكِيمُ أَلِيمٌ - الْيَمُّ

غَافِلُونَ - غَافِلُونَ كَرِيمٌ - كَرِيمٌ

وَالشَّمْسُ - وَالشَّمْسُ

۲- وقف ابدال یعنی تبدیل نمودن آخر کلمه. این نوع وقف در دو مورد زیر صورت می‌گیرد:

الف) آخر کلمه تنوین نصب باشد، این تنوین تبدیل به الف می‌گردد. **قوماً - قوما**.

^۱ - سوره بقره، آیه ۲.

^۲ - سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

ب) آخر کلمه «تاء» مؤنث باشد، «تاء» در حالت وقف تبدیل به «ها ساکن» می‌شود.
الْقَرْيَةُ - الْقَرْيَةُ^۱

۳- وقف ابقاء یعنی باقی گذاشتن آخر کلمه به حال خود. این نوع از وقف در دو مورد صورت می‌پذیرد.

الف) آخر کلمه ساکن باشد مانند: أَبَائِهِمْ - أَبَاءَهُمْ

ب) آخر کلمه حروف مدی باشد مانند: الْمَوْتَى - الْمَوْتَى، قَوْمِي - قَوْمِي، قَالُوا - قَالُوا.
طبق قرائت حفص از عاصم شیوه‌های وقف تنها سه صورت گذشته بود. اما بنا بر قرائت برخی دیگر از قراء به شیوه‌های دیگر هم می‌توان وقف نمود، ما صرفاً جهت آگاهی، موارد وقف نزد قراء دیگر را به اختصار بیان می‌کنیم.

۱- وقف رَوْم روم یعنی اراده و مرام و در اصطلاح تجوید یعنی حذف دو سوم حرکت حرف آخر کلمه و باقی گذاردن یک سوم دیگر آن و توقف بر آن حرف به صورتی که آن یک سوم باقی بماند.

فایده وقف روم اینست که سامع می‌تواند تشخیص دهد علامت حرف آخر که به واسطه وقف قرائت نشده چه بوده‌است.

طبیعی است وقف روم در مواردی که در حالت وقف حرف آخر کلمه ابدال یا ابقاء می‌شود امکان ندارد و تنها در مورد وقف اسکان

^۱ - علامت تاء تأنیث هر چه باشد اعم از فتحه، کسره، ضمه یا تنوین نصب، جر، رفع، به «ها» ساکن تبدیل می‌شود.

ممکن می‌باشد. «وقف روم در فتحه نیز ممنوع می‌باشد».

۲- **وقف اشمام** اشمام یعنی بویانیدن و در اصطلاح تجوید یعنی غنچه کردن دو لب هنگام وقف بدون اینکه صوتی خارج شود. این نوع وقف فقط در صورتی جایز است که آخر کلمه ضمه یا رفع داشته باشد در این صورت هنگام وقف لبها غنچه‌ای می‌شود تا بینندگان بفهمند حرکتی که حذف شده ضمه یا تنوین ضمه بوده‌است.

۳- **وقف الحاق** یعنی اضافه نمودن ها سکت به آخر کلمه هنگام وقف. مانند: **عَمَّ - عَمَّةُ**

۴- وقف حذف یعنی حذف حرف آخر کلمه. مانند: **يَشَاءُ - يَشَا**

۵- وقف اثبات یعنی برگرداندن آنچه که از کلمه بواسطه قواعد اعلال حذف شده‌است. مانند:

هادٍ - هادی

۶- وقف ادغام یعنی تبدیل حرف آخر کلمه به مثل حرف ما قبل آن و ادغام آن دو. مانند:

شِئ - شِئِ - شِئٍ

۷- وقف نقل یعنی انتقال حرکت حرف آخر به قبل آن و در نتیجه سکون حرف آخر. مانند:

بِالصَّبْرِ - بِالصَّبِرِ

۸- وقف کسکسه یعنی اضافه کردن حرف سین به حرف آخر کلمه در حالت وقف مشروط

بر اینکه حرف آخر کلمه «کاف» باشد. مانند: **رُبَّكَ - رُبِّكَس**

۹- وقف کشکشه یعنی تبدیل نمودن حرف «کاف» خطاب در آخر کلمه به «ش». مانند:

إِلَيْكَ - إِلَيْشِ

علائم وقف

شناخت دقیق موارد وقف زمانی میسر است که قاری به ادبیات عرب و نیز معانی کلمات و جمل و آیات قرآن و حتی تفاسیر مختلف آن آشنایی کافی داشته باشد. زیرا تمامی موارد وقف همانطور که بیان شد ارتباط با تکمیل و ناقص بودن معنا و یا ارتباط الفاظ با هم دارد.

از آنجا که این حد از آشنایی با علوم عربی برای همه قاریان امکان ندارد، شخصی به نام عبدالله سجاوندی رموزی را طرح نموده و بر محلهای جواز و عدم جواز وقف در قرآن قرار داده تا قاری بتواند با استفاده از این علائم تا حدودی به محل وقف آگاهی یابد. این رموز بعدها تغییراتی نموده است ولی معمولاً همگی به نام بانی اولیه شهرت دارند و مهمترین آنها عبارتند از:

«م» یعنی وقف لازم است.

«ط» یعنی وقف بهتر است، این علامت مترادف «قلی» است، گاهی به جای آن کلمه «قف» می‌نویسند.

«ج» علامت جواز وقف است به این معنا که وقف یا وصل هر دو مساوی می‌باشد.

«ز» نشانه وقف مجوز است به این معنا که وقف جایز بوده ولی وصل بهتر است، این علامت مترادف «صلی» است.

«لا» نشانه عدم جواز وقف است .

.. علامت وقف معانقه یا مراقبه است.

وقف به حرکت و وصل به سکون^۱

همانطوری که معلوم شد، وقف تنها به معنای قطع قرائت و تجدید نفس نیست، بلکه بایستی با شناسایی محل وقف، ضوابط وقف را عملی ساخت و قواعد ابدال یا اسکان و یا ابقاء را جاری نمود. بنابراین اگر در حال وقف واژه به صورت اولیه قرائت شود و قائده اسکان یا ابدال صورت نگیرد، جایز نمی‌باشد.

وقف بر کلمه‌ای بدون رعایت ضوابط وقف، وقف به حرکت می‌گویند.

مانند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ».

وقف بر کلمه «احد» زمانی جایز است که ساکن شود و نفس تجدید گردد. وقف بر این کلمه توأم با قرائت تنوین، وقف به حرکت نامیده می‌شود.

همچنین اگر بر کلمه‌ای توقف نشود و تجدید نفس صورت نگیرد، لازم است علامت حروف آخر آن دقیقاً قرائت شود، بر این اساس اگر بر کلمه‌ای وقف نمی‌شود و تجدید نفس صورت نمی‌گیرد، نمی‌توان حرف آخر آن را اسکان و یا ابدال نمود، ساکن و تبدیل

^۱ - برطبق فتاوی‌ای برخی مراجع، وقف به حرکت و وصل به سکون موجب بطلان نماز می‌شود.

نمودن کلمه در غیر حالت وقف (در حال وصل) وصل به سکون می‌گویند.
مثلاً در «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

اگر وقف بر «عالمین» صورت نمی‌گیرد، باید فتحه «ن» قرائت شود.

استثنائات از وقف و وصل:

حرف الف در کلمات زیر به خاطر هم شکل بودن (تشاکل) با کلمات دیگر، الحاق گشته‌است و جزء کلمه نیست لذا در حالت وقف باقی می‌ماند.

سوره کهف آیه ۳۸: «لَكِنَّا».

سوره احزاب آیه ۱۰: «الظُّنُونَا».

سوره احزاب آیه ۶۶: «الرَّسُولَا».

سوره احزاب آیه ۶۷: «السَّبِيلَا».

سوره دهر آیه ۴: «سَلَا سَلَا».

سوره دهر آیات ۱۵ و ۱۶ «قَوَارِيرَا» دو بار تکرار شده‌است.

و نیز کلمه انا که موارد زیادی از آن در آیات مختلف آمده‌است.^۱

البته در حالت وصل چون تشاکل موردی ندارد الف حذف می‌گردد.

^۱ - سوره نازعات، آیه ۲۴ و موارد عدیده دیگر.

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى - فَقَالَ أَنْ رَبُّكُمُ الْأَعْلَى.

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي - لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي.

يَا اللَّهُ الظُّنُونَا هُنَالِكَ - يَا اللَّهُ الظُّنُونَا هُنَالِكَ.

وَاطْعُنَا الرَّسُولَا وَ قَالُوا - وَاطْعُنَا الرَّسُولَا وَ قَالُوا.

فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا - فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا.

سَلَا سِلَا وَ أَغْلَا لًا - سَلَا سِلَا وَ أَغْلَا لًا.

كَانَتْ قَوَارِيرَا قَوَارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ - كَانَتْ قَوَارِيرَا قَوَارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ.

احکام ها

«ها» در آخر کلمه بر سه نوع است.

۱- ها ذاتی

گاهی حرف «ها» در آخر کلمه جزء ذات کلمه است و بدان ملحق نشده است مانند: **اللّٰه - فَوَاكِه - لَمْ يَنْتَه**.

«ها» ذاتی و جوهری اشباع نمی شود، تنها کلمه «هذه» استثناء شده است در این کلمه با اینکه ها جوهری است ولی اشباع صورت می گیرد و «هذهی» قرائت می شود.^۱

۲- ها سکت

به هائی می گویند که به خاطر مصون بودن آخر کلمه از تغییرات و نیز برای زیبایی وقف به آخر کلمه ملحق می شود.

«ها» سکت در آخر کلمه همانند همزه وصل در آغاز کلمات است

^۱ - «ها» در هذه ها تنبیه است که ملحق به اسم اشاره شده و جزء ذات آن گشته است.

و همانطور که همزه وصل در وسط کلام ساقط می‌شود، این «ها» نیز علی القائده بایستی ساقط گردد، اما چون در رسم الخط قرآن این «ها» ثبت شده‌است، بهتر این است که بر آن وقف شود البته اگر وقف صورت نگیرد باز برای حفظ ظاهر رسم الخط قرآن، «ها» حذف نمی‌گردد.

موارد ها سکت در قرآن عبارتند از:

۱- سوره انعام آیه ۹۰ «**اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ هَدٰى اللّٰهُ فَبِهٰدٰى يَهْتَمُّ اٰفْتَدِهٖ**».

۲- سوره حاقه آیه ۱۹ «**فَيَقُوْلُ هَآءُمْ اَفْرَتُوْا كِتٰبِيْهٖ**».

۳- سوره حاقه آیه ۲۶ «**وَلَمْ اَذْرِ مَا حِسَابِيْهٖ**».

۴- سوره حاقه آیه ۲۸ «**مَا اَعْنٰى عَنِّيْ مَالِيْهٖ**».

۵- سوره حاقه آیه ۲۹ «**هَلٰكَ عَنِّيْ سُلْطٰنِيْهٖ**».

۶- سوره قارعه آیه ۱۰ «**وَمَا اَدْرِيْكَ مَا هِيَ**».

«ها» در کلمه «يَتَسَنَّهُ» در آیه ۱۵۹ سوره بقره «... **فَاَنْظُرَالِيْ طَعَامِكِ وَشَرَابِكِ لَمْ يَتَسَنَّهُ**...» اگر از ماده «سنه» مشتق شده باشد، «ها» اصلی و ذاتی است ولی اگر اشتقاق آن از ماده «سنّ» باشد، «ها» سکت محسوب می‌شود.

۳- ها ضمیر

ضمیر کلمه‌ای است که جانشین اسم می‌شود و مانع تکرار آن می‌گردد. یکی از ضمایر در لغت عرب «ها» است، برای سهولت

قرائت گاهی ها ضمیر، به صورت اشباع و با مد تلفظ می‌گردد.
شرط اشباع در «ها» ضمیر اینست که قبل و بعد از ها متحرک باشد.

مانند: **مِنْ دُونِهِ آلِهَةٌ - مِنْ دُونِهِی آلِهَةٌ**

لازم به ذکر است ها «ضمیر» فقط در صورت تحقق شرط فوق اشباع می‌شود و اگر این شرط محقق نگردد اشباع صورت نمی‌گیرد، مواردی که «ها» ضمیر اشباع نمی‌گردد عبارتند از:

۱- قبل از «ها» ضمیر، صدای کشیده باشد. مانند: **أَخَصَيْنَاهُ، فِيهِ**

۲- قبل از «ها» ضمیر، ساکن باشد. مانند: **مِنْهُ، خُذْهُ.**

۳- قبل و بعد از «ها» ضمیر، ساکن باشد. مانند: **إِلَيْهِ الْمَصِير**

۴- بعد از «ها» ضمیر، سکون باشد. مانند: **لَهُ الْمُلْكُ**

۴- بعد از «ها» ضمیر، مشدد باشد، مانند: **بِهِ الَّذِينَ^۱**

چند استثناء

در مورد زیرباینکه شرایط اشباع در «ها» موجود است اما قاعده اشباع در آن اجرا نمی‌شود.
«وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ»^۲ حرف «ها» در «یرضه» شرایط اشباع را داراست ولی اشباع نمی‌شود زیرا این کلمه در اصل «یرضاه»

^۱ - تمامی مثالها از سوره مبارکه یس می‌باشد.

^۲ - سوره زمر، آیه ۷.

بوده‌است و حرف «ها» بعد از «الف مدی» واقع شده‌است. پس هر چند ظاهراً شرط اشباع را دارد ولی در واقع این شرط را ندارد. در مورد زیر باینکه شرایط اشباع در «ها» موجود نیست اما قاعده اشباع در آن جاری می‌گردد. «وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا - وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا»^۱. در این آیه طبق قرائت حفص «ها» ضمیر در حال وصل به کلمه بعد، اشباع می‌شود.

دو تذکر

۱- اگر قبل از «ها» ضمیر مکسور باشد و یا قبل از «ها» ضمیر حرف یاء باشد، به خاطر تناسب با یاء و کسره، ها ضمیر بایستی مکسور باشد، مانند: سَمِعَهُ فِيهِ. ولی در دو مورد در قرآن کریم مطابق رسم الخط، ها ضمیر بعد از «یاء» برخلاف قاعده بالا مضموم شده‌است که عبارتند از:
«... وَ مَا أَنْسَانِيَةَ إِلَّا الشَّيْطَانُ...»^۲
«... وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ...»^۳
۲- و در دو مورد «ها» ضمیر بعد از کسره طبق رسم الخط قرآن کریم ساکن شده‌است.

^۱ - سوره فرقان، آیه ۶۹.

^۲ - سوره کهف، آیه ۶۳.

^۳ - سوره فتح، آیه ۱۰.

«قالوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ»^١
«إِذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ»^٢

^١ - سورة اعراف، آيه ١١١.

^٢ - سورة نمل، آيه ٢٨.

خلط و مزج

خلط و مزج در لغت به معنای مخلوط شدن و ممزوج شدن است. این دو واژه در اصطلاح به معنای مخلوط شدن کلمات استعمال شده‌است. مثلاً دو کلمه «کل شیء» با هم قرائت می‌شوند و فاصله قرائت دو حرف لام و شین از حد متعارف می‌بایست کمتر شود. خلط و مزج گاهی خلل به معنا وارد می‌کند در این صورت جایز نیست. مثلاً قرائت آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» به صورت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» ممنوع است. چرا که «ایاک» ضمیر منفصل است ولی اگر خللی در معنی ایجاد نکنند گاهی موجب شیوایی قرائت می‌گردد. خلط و مزج در موارد زیر به خاطر اینکه دو واژه در حکم یک کلمه هستند و یک مفهوم را ابلاغ می‌کنند، جایز است:

۱- مضاف و مضاف الیه. مانند: كُلُّ شَيْءٍ^۱ - أَحْسَنَ الْقِصَصِ^۲. (فاصله قرائت دو حرف «لام» و «شین» در مثال اول و نیز «نون» و

^۱ - سوره بقره، آیه ۲۵۹ و موارد دیگر.

^۲ - سوره یوسف، آیه ۳.

- «لام» در مثال دوم کمتر از حد معمول می‌شود).
- ۲- اسماء استفهام با مابعد خود. مانند: **مَتَى نَصْرُ اللَّهِ** ^۱ - **آتَى يُحْيِي** ^۲ (فاصله قرائت دو حرف «الف» در «متی» و حرف «نون» در «نصر» کمتر از حد معمول می‌شود و در مثال دوم نیز همین عمل بین الف مقصوره در «انی» و حرف «یاء» در «یُحْيِي» اجرا می‌شود).
- ۳- همچنین اسماء شرط با مابعد خود. مانند:
وَمَنْ يَفْعَلْ ^۳ - **أَمَّنْ يُجِيبُ** ^۴ (فاصله قرائت دو حرف «نون» و «یاء» در هر دو مثال کمتر از حد معمول می‌شود).
- ۴- ادات استفهام با ما بعد خود. مانند:
لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ^۵ - **لِمَ تَوَدُّونَنِي** ^۶ (در هر دو مثال فاصله قرائت «م» در «لم» با حرف بعد از خود، کمتر از حد معمول می‌گردد).

تذکر در **مِن** ما، طبق رسم الخط قرآن گاهی خلط و مزج صورت گرفته مانند: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ...**» ^۷

^۱ - سوره بقره، آیه ۲۱۴.

^۲ - سوره بقره، آیه ۲۵۹.

^۳ - سوره منافقون، آیه ۹.

^۴ - سوره نمل، آیه ۶۲.

^۵ - سوره صف، آیه ۲.

^۶ - سوره صف، آیه ۵.

^۷ - سوره بقره، آیه ۲۵۴.

و گاهی در رسم الخط جدا از هم نوشته شده است مانند: **وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ**^۱ در این موارد بایستی از رسم الخط متابعت نمود.

^۱ - سوره منافقون، آیه ۱۰.

صله میمی

اگر بعد از حرف میم جمع، «ها» متحرک و قبل از آن مضموم یا مکسور باشد، در حال وصل این کلمه به کلمه مابعد (به تناسب ضمه یا کسره، ماقبل)، حرف «واو» یا حرف «یاء» به میم ملحق می‌گردد. مثلاً در **فَاسْقَيْنَاكُمُهُ** بعد از «میم» «ها» متحرک و قبل از «میم» ضمه قرار گرفته‌است، لذا «واو»، به «میم» اضافه می‌شود و تبدیل به **فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ** می‌گردد.^۱ و نیز مانند: **رَأَيْتُمُ رَأَيْتُمُوهُ**، **سَمِعْتُمُ سَمِعْتُمُوهُ**، **قَدَّمْتُمُ قَدَّمْتُمُوهُ**، **سَأَلْتُمُ سَأَلْتُمُوهُ**، **سَمَّيْتُمُهَا سَمَّيْتُمُوهَا**.

^۱ - سوره حجر، آیه ۲۲.

^۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۴۳.

^۳ - سوره نور، آیه ۱۲.

^۴ - سوره ص، آیه ۶۰.

^۵ - سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

^۶ - سوره اعراف، آیه ۷۱؛ یوسف، آیه ۴۰؛ نجم، آیه ۲۳.

در قرآن کریم مطابق قرائت عاصم، کلیه مواردی که صله میمی جایز است، ثبت شده است و در غیر آن موارد الحاق میم جایز نیست.

استعاذه

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۱

و هنگامی که قرآن قرائت می‌کنی از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر.

یکی از آداب قرائت قرآن استعاذه است که بهترین صورت آن عبارت است از: «أَعُوذُ بِاللَّهِ

مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

کبر و غرور، شیطان را واداشت تا در مقابل فرمان خدا مبنی بر سجده بر آدم عليه السلام، بایستد و از در گاه حقّ بدور گردد.

بر قاری قرآن لازم است قبل از قرائت، کلمه استعاذه را بر زبان آورد و از وساوس ابلیس و شیاطین به خداوند پناه برد، تا روح پیراسته شده از خباثت شیطانی و تخلیه شده از هواهای نفسانی به زینت **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** تحلیه و مزین شود.

روانی که هنوز با گناه آمیخته است، هرگز یارای تدبیر در آیات الهی را نخواهد داشت و منزل مستعدی برای نزول فرمان حقّ نخواهد بود.

^۱ - سوره نحل، آیه ۹۸.

بَسْمَلَهُ^۱

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌است: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لِمَ يُذَكَّرُ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ فَهُوَ أَتَمُّ»^۲. هر کار مهمی که با نام خداوند توأم نباشد، ناتمام است.

مسلمانان در آغاز تمامی فعالیتها با ذکر بسمله خود را به مبدأ لایزال متصل می‌نمایند تا از طرفی با ارتباط و اتصال به مبدأ فیض، گفتار و کردار و پندار خود را ثبات دهند و از طرفی دیگر به جای همه تکیه گاههای پوشالی در اذهان امتهای دیگر، خدای متعال را به عنوان یگانه تکیه گاه واقعی معرفی نمایند.

ذکر بسمله در آغاز سوره‌های قرآن کریم^۳ و نیز عنایت به ذکر

^۱ - بَسْمَلَهُ به فتح با، میم، لام، مخفف بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم است.

^۲ - این روایت، نسخه‌های مختلف دارد و با اختلاف عبارات نقل شده‌است. آنچه که نقل کردیم از بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۵۸ است.

^۳ - تذکر این نکته لازم است که در قرآن تنها سوره «برائت» «بسمله» ندارد و آن شاید به دو دلیل ذیل باشد:
۱- سوره برائت، با برائت و اعلام بی‌زاری از مشرکین آغاز می‌شود و برائت بارحمت الهی سازگار نیست. این وجه از حدیثی نقل شده از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدست می‌آید.
۲- سوره برائت، سوره مستقلی نیست بلکه دنباله سوره انفال است کما اینکه این نکته، از حدیثی از امام صادق علیه‌السلام استفاده می‌شود.

«الرحمن» و «الرحیم» به جای دیگر اسماء و اوصاف خداوند، اهمیت بسیار این آیه شریفه واسم جلاله «الله» در میان سایر اسماء خداوند و ویژگی دو وصف مشتق شده از «رحمة» را در بین سایر اسماء و اوصاف حضرت حق اعلام می‌نماید.^۱

^۱ - ترجمه‌ای کوتاه از بسمله

الله

در میان تمامی اسماء خداوند که در دعاء جوشن کبیر تا هزار اسم عنوان شده‌است. «الله» جامعترین اسمها می‌باشد.

هر اسمی از اسماء خداوند تنها وصفی از اوصاف او را بیان می‌کند. مثلاً خالق، صرفاً به جنبه خلقت نظر دارد. رازق، جنبه روزی به خلائق را بیان می‌کند، رحمن، اشاره به غفران و رحمت می‌نماید، رب، خداوند راپرورش دهنده همه چیز می‌داند و...

از سوی دیگر این اسماء در مصداقی ضعیف، وصف انسان نیز می‌توانند باشند. خدای تبارک و تعالی در وجود انسان، توان خلق و اختراع اشیاء، بخشش نسبت به دیگران، رحمت نسبت به غیر، قدرت تربیت و... داده‌است. ولی «الله» مستجمع تمام اوصاف و حقایق ثبوتی و سلب تمام صفات سلبی از خداوند است. علاوه اینکه این کلمه بر هیچ موجودی اطلاق نمی‌شود، زیرا هیچ موجودی توان تحمل همه صفات ثبوتی را ندارد.

«لااله الاالله»

رحمن و رحیم

این دو صفت از یک ماده مشتق شده‌اند ولی به یک معنا نیستند و فرقه‌های متعددی دارند. یکی از وجوه تفاوت میان این دو کلمه بر طبق روایتی از امام صادق علیه‌السلام این است که:

رحمن یعنی رحمت عامه خداوند بر تمام مخلوقات در دنیا و رحیم یعنی رحمت خاصه وی در آخرت و صرفاً بر مؤمنین.

قرائت بسمله در آغاز سوره

قرائت بسمله در آغاز سوره‌های قرآن به چهار شیوه زیر امکان دارد:

- ۱- متصل به قبل و بعد آورده شود، چنین شیوه‌ای جایز است.
- ۲- متصل به قبل و منفصل از بعد آورده شود، چنین شیوه‌ای قبیح است.
- ۳- منفصل از قبل و متصل به بعد آورده شود، چنین شیوه‌ای جایز است.
- ۴- منفصل از قبل و بعد آورده شود، چنین شیوه‌ای رجحان دارد.

تکبیر

بر طبق قرائت حفص از عاصم بعد از سوره ضحی تا آخر قرآن در ابتدا یا انتهای هر سوره می توان تکبیر گفت.

در شأن نزول سوره ضحی، در تفاسیر آمده است که:

جمعی از سران قریش دو نفر را نزد علماء یهود به یثرب فرستادند تا در مورد دین جدید اسلام با آنان مشورت کنند و دانشمندان یهود آنان را از صحیح بودن یا ساختگی بودن آیین جدید خبر دهند.

نمایندگان مشرکین قریش، مسئله خود را نزد علماء یهود مطرح نمودند. دانشمندان یهودی گفتند شما از مدعی نبوت سه مسئله را جويا شوید اگر پاسخ گفت، بدون شک نبی مرسل است. و اگر جواب نداد، هر چه خواهید باوی انجام دهید. سؤالها عبارت بودند از:

۱- بیان سرگذشت جوانانی که از قوم خود جدا شدند.

۲- بیان سرگذشت مردی که بر گرد زمین گردش می نمود.

۳- حقیقت روح.

فرستادگان قریش به مکه باز گشتند و سه مسئله را نزد پیامبر مطرح نمودند.

پیامبر فرمود فردا پاسخ می گویم و انشاءالله بر زبان جاری ننمود.

سیاهی شب فرارسید، و خبری از وحی نشد، شب سپری گشت و باز چیزی نیامد. چند روز بدین منوال گذشت و جبرائیل نازل نگشت.^۱ این مسئله برای پیامبر و مسلمانان بسیار گران بود چرا که باب طعنه های مشرکین را باز کرده بود. چندی گذشت تا سوره ضحی برای تسکین دل پیامبر نازل گردید.^۲ هر چند پذیرش این سبب نزول به طور کلی با مشکلاتی همراه است،^۳ ولی امثال این سبب در مورد همین سوره (ضحی) در اغلب کتب تفسیری بیان شده است که همگی دلالت بر انقطاع مقطعی وحی دارد.^۴

^۱ - مورخین زمان حبس وحی را از چند روز تا چهار ماه گفته اند.

^۲ - البته در آیات ۹ تا ۲۶ سوره کهف، داستان اصحاب کهف و در آیات ۸۳ تا ۹۸ سوره کهف، داستان ذی القرنین و در آیه ۸۵ اسراء، علت جهل به حقانیت روح بیان شده است.

^۳ - ضعف روایت و ناهماهنگی بین سؤال و پاسخ، از جمله مشکلات این سبب نزول است. این سوره بر حسب ترتیب نزول، سوره یازدهم قرآن است در حالیکه پاسخ این سؤالات در دو سوره اسراء و کهف آمده است و این دو سوره به ترتیب سوره های پنجاه و شصت و نهم قرآن می باشند. رک: بیان روان در علوم قرآن، اثر مؤلف.

^۴ - در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره کهف آمده است: «و لا تقولنّ لشیء انّی فاعلٌ ذلک غداً الا ان یشاء اللّهُ» «هرگز مگو من فردا چنین کاری را انجام می دهم مگر اینکه خدا بخواهد».

بعد از نزول سوره ضحی، پیامبر تکبیر فرمود، بر همین اساس بنا بر قرائت عاصم از این سوره تا آخر قرآن (به ترتیب فعلی) در آخر هر سوره تکبیر گفته می‌شود. آخر سوره قبل و تکبیر و بسمله در سوره بعد را می‌توان متصل نمود و می‌توان با وقف قرائت کرد یا برخی را متصل و برخی را در حال وقف تلاوت نمود.

«اللهم تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

خدای را شاکریم که به ما عزت اسلام بخشید، و با ارسال آخرین سفیر اطهرش، هدایت نمود، و با نزول قرآن نور معرفت داد و به تعیین ائمه اطهار، نعمت تکمیل فرمود. بار الها: نعمت فرج خاتم الاوصیاء را بر ما ارزانی بدار و اجعلنا من انصاره و اعوانه و مستشهادین بین یدیه و چشمانمان را به دیدارش سرمه نما، و عنایتش را بر ما مستدام بدار.

بار الها: شرح صدری عطا فرماتا حجاب ظلمت و جهالت دل را، به نگاه او شکافته، و «مامضی» را جبران و «مایاتی» را امیدوار به شفاعت «او» و تقبل «تو» باشیم.

الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ،

و أُنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ،

حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ التُّورِ،

فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ

رجب المرجب ۱۴۲۷ قمری

دانشکده علوم قرآنی تهران

علی غضنفری

مأخذ

بعد از قرآن کریم، بخشی از منابع این اثر عبارتند از:

- ۱- الاتقان فی علوم القرآن؛ جلال‌الدین سیوطی، دارالکتب العلمیة، بیروت، مج ۴، ۱۴۰۷ق.
- ۲- کافی؛ ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، ۳۲۹ق.
- ۳- بحارالانوار؛ علامه محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، ۱۱۱۰ق.
- ۴- بصائر الدرجات؛ ابو جعفر محمد بن حسن صفار قمی (ابن فروخ)، ۲۹۰ق.
- ۵- تاج العروس من جواهر القابوس؛ محمد بن عبدالرزاق مرتضی حسینی واسطی، ۱۲۰۵ق.
- ۶- تفسیر تبیان؛ ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، ۴۶۰ق.
- ۷- تفسیر الجوامع الجامع؛ ابو علی فضل بن حسن طبرسی، ۵۴۸ق.
- ۸- تفسیر الدر المنثور؛ جلال‌الدین عبد الرحمن ابن ابوبکر سیوطی، ۹۱۱ق.
- ۹- تفسیر عیاشی؛ ابونصر محمد بن مسعود سلمی سمرقندی (عیاشی)، ۳۲۰ق.
- ۱۰- تفسیر کشاف؛ جار الله محمود بن عمر زمخشری، ۵۲۸ق.
- ۱۱- تفسیر قمی؛ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، ۳۰۷ق.
- ۱۲- تفسیر مجمع البیان؛ ابو علی فضل بن حسن طبرسی، ۵۴۸ق.
- ۱۳- تفسیر منهج الصادقین؛ ملا فتح الله ابن شکرالله کاشانی، ۹۸۸ق.

- ١٤ - تفسير مجمع البيان؛ ابو على فضل بن حسن طبرسى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ اول، ١٤١٥ق.
- ١٥ - تفسير الميزان؛ علامه سيد محمد حسين طباطبايى، ١٤٠٢ق.
- ١٦ - تفسير نمونه؛ ناصر مكارم شيرازى.
- ١٧ - تفسير نورالثقلين؛ عبد على بن جمعه عروسى حويزى، ١١١٢ق.
- ١٨ - التمهيد فى علوم القرآن؛ محمد هادى معرفت، النشر الاسلامى، قم.
- ١٩ - التيسير فى قرائات السبع؛ ابو عمرو عثمان بن سعيد دانى، ٤٤٤.
- ٢٠ - رسم نظم القرآن؛ ///
- ٢١ - سرالبيان؛ حسن بيگلرى.
- ٢٢ - كتاب العين؛ خليل بن احمد فراهيدى، ١٧٥ق.
- ٢٣ - كنز العمال فى سنن الاقوال؛ علاء الدين على متقى بن حسام الدين هندى، ٩٧٥ق.
- ٢٤ - لسان العرب و الافعال؛ محمد بن مكرم بن على بن احمد انصارى (ابن منظور)، ٧١١ق.
- ٢٥ - مستدرک الوسایل و مستنبط المسائل؛ ميرزا حسين نورى، ١٣٢٠ق.
- ٢٦ - ميزان الحكمة؛ محمد محمدى رى شهرى.
- ٢٧ - النشر فى قرائات العشر؛ حافظ ابوالخير محمد بن محمد دمشقى (ابن جزرى) ٨٣٣.
- ٢٨ - وسایل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعت؛ محمد بن حسن حر عاملى، ١١٠٤ق.

کتابهایی که به فضل خداوند از مؤلف منتشر شده است

- * بیان روان در علوم قرآن
- * اخلاق در قرآن و سنت در دو مجلد
- * ره رستگاری در سه مجلد
- * تفسیر النبی صلی الله علیه وآله
- * حکومت اسلامی در نهج البلاغه
- * الاضواء الفقهیة رسالة فی البلوغ
- * اسرار التکرار فی القرآن
- * ازدواج در آئینه حدیث
- * زفاف
- * شگفتیهای عالم برزخ
- * ما و ابلیس